

# گل آقا

ماهنامه  
۳۴ صفحه

۲۰ تومان

با آثاری از:

کمال اجتماعی

ناصر اجتهادی

ناصر پاکشیر

جهانگیر پارساخو

محمد پورثانی

ذبیح الله پیرقمی

ابوتراب جلی

ابوالقاسم حالت

محمد خرمشاهی

جلال رفیع

سید احمد سیدنا

پوپک صابری

کیومرث صابری

مسعود صالحیه

عمران صلاحی

محمد رفیع ضیایی

احمد عربانی

احمد عبد الهی نیا

مرتضی فرجیان

پروین کرمانی

غلامرضا کیانی

سعید مترصد

سید ابراهیم نبوی

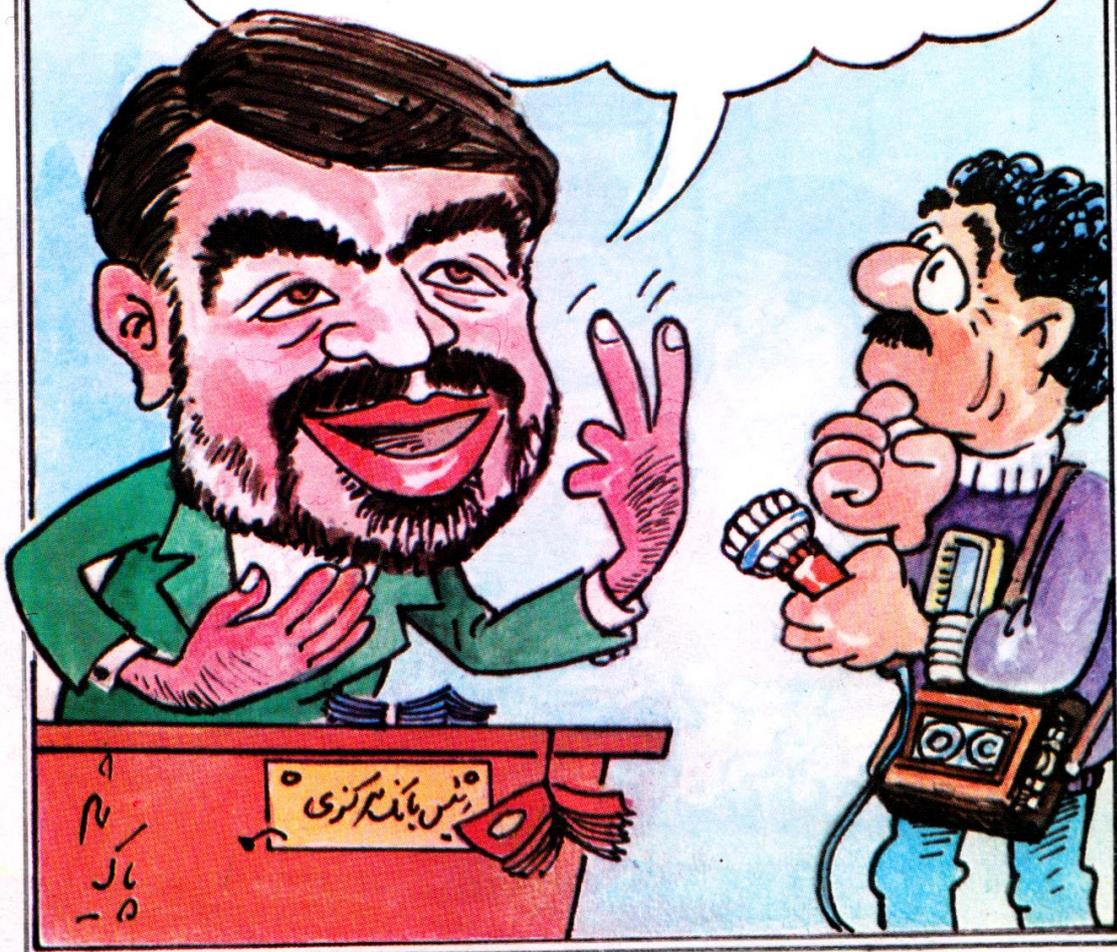
حسین هاشمی

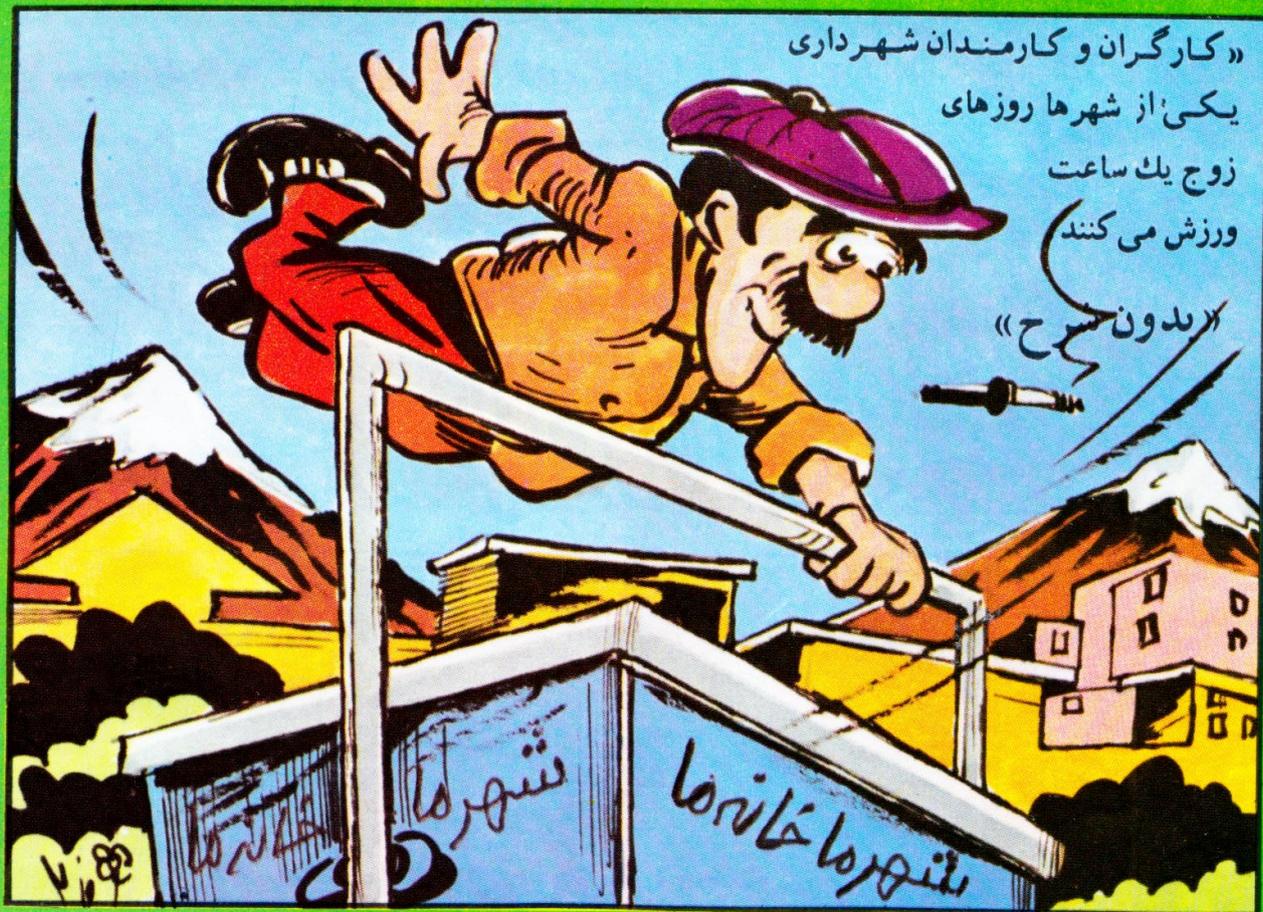
... و گل آقا، گلنسا

مش رجب - غضنفر - شاغلام

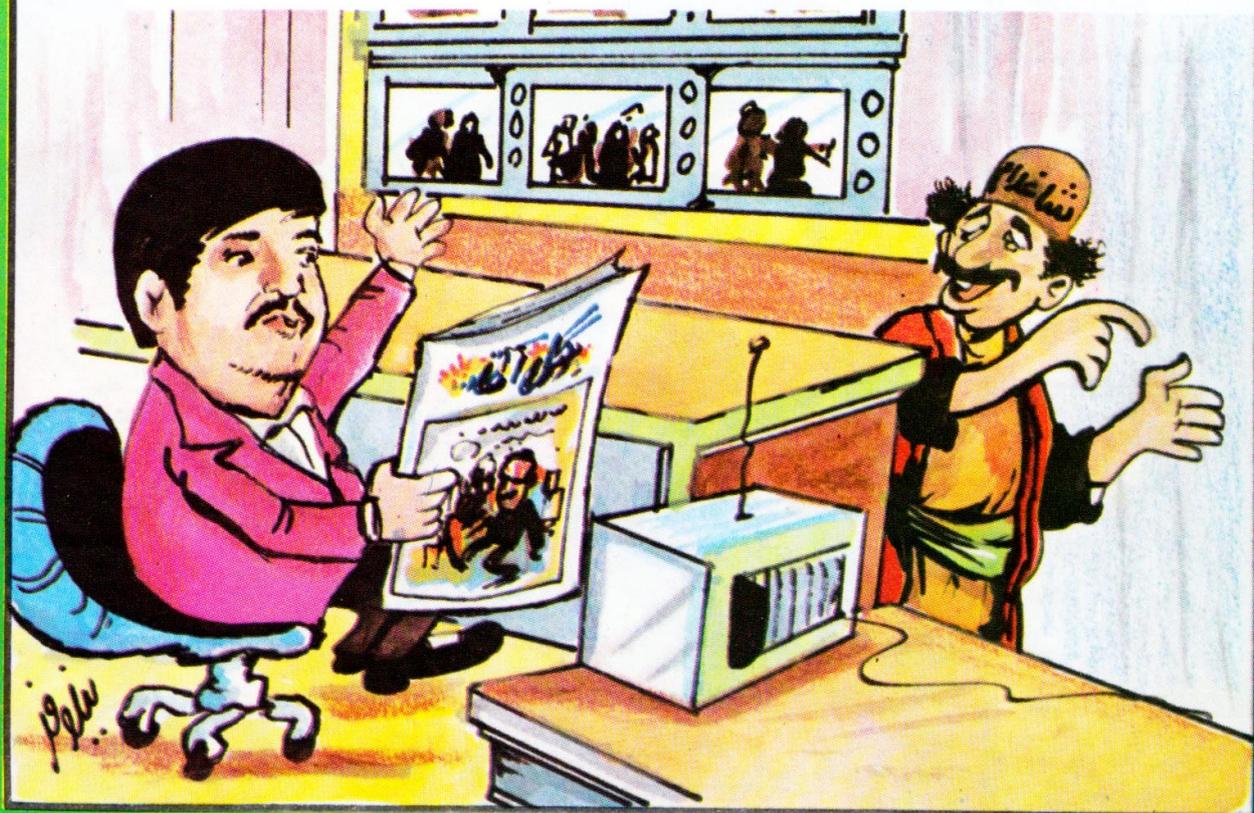
«رئیس بانک مرکزی در مصاحبه‌ای دوبرابر شدن نرخ تورم را توضیح داد.»  
- کیهان

وقتی تورم صد در صده و این صد در صد،  
یکهو میشه دویست درصد، یعنی نرخ تورم  
دو برابر شده!!





- اصحاب آبدارخانه خیلی که گرمشان بشه، تلویزیون می بینند!  
- ما هم همین طور! منتهی خودمان را با مجله «گل آقا» باد می زنیم!



## سلام شب به خیر...!!



## تبلیغات!

اگر بخواهیم تمامی محاسن و فواید «تبلیغات» را ذکر کنیم، به نحوی که حق مطلب را - کماهو حقه - ادا کرده باشیم، البته محتاج به تمهید مقدماتی هستیم که اهم آن، فراهم کردن کاغذ است به میزان هفتاد من!

نخیر... این جوری هم نیست که ما از خودمان حرف در آورده باشیم و گمان داریم که ملای روم - رحمه الله علیه - هم که فرمود: «مثنوی هفتاد من کاغذ شود.» لابد می خواسته است در فواید و محاسن «تبلیغات» و ضرورت آن در آن برهه از زمان! - و در هر برهه از زمان دیگر! - ابیات و اشعار بنگارد و مثنوی معنوی - تبلیغاتی بسراید!

البته ما اطلاع موثقی از مواضع سیاسی - اقتصادی مولانا نداریم و محققان عزیز نیز در تحقیقات مفصلی که درباره مولانا کرده اند، اشاره ای ننموده اند که مشارالیه طرفدار بخش خصوصی بوده است یا هوادار اقتصاد دولتی! فلذا، نمی توانیم حدس بزنیم که ایشان آن هفتاد من کاغذ را برای چه جور تبلیغاتی می خواسته است... تبلیغات دولتی یا یک چیز دیگر! این قدر هست که مولانا جلال الدین محمد مولوی بلخی، آن قدرها هم بی کار نبوده است که نداند عمر عزیز و شعر شریفش را چگونه بگذراند...

واژه «بی کار» را نوشتیم و یاد وزیر کار خودمان افتادیم! الکلام یجر الکلام؟ نخیر... از باب تداعی معانی! البته شایسته بود همان وقت که اسم مولانا را می بردیم، یاد ایشان می افتادیم.

می گویم: برارم! اخوی! شاغلام جان عزیزم! چه طور شد که ما وسط بحث سرمقاله که از مباحث زیربنایی است، یاد برادر عزیزمان مقام محترم وزارت کار افتادیم؟ لابد این به یاد افتادگی! علل

و اسبابی داشته است، و الا ما بی کار نبودیم... بودیم؟

می گوید: تصدقت! سرکار عالی در اثر مداومت در مجالست با شخص گل آقا، اخلاق بزرگان را پیدا کرده ای. از این طرف یک فرمایشی می فرمایی، از آن طرف از خاطر مبارکت بیرون می رود! حضرت عالی همین حالا سرگرم مطالعه یک جریده شریفه یومیه بودی. آن جا رسیدی که از قول مقام وزارت، مرقوم فرموده بود:

«تبلیغات جدای از عمل، کاربردی نخواهد داشت!»

آن گاه سرمان هوار زدی: شاغلام! برارم! اخوی! یک دیشلمه بیاور نوش جان کنیم. بعدش می خواهیم در باب محاسن و فواید تبلیغات، داد سخن بدهیم!

می گویم: جاهل مردا که توباشی! از قدیم گفته اند: «کلام الوزیر، وزیر الکلام!» وقتی ایشان به فارسی دری می فرمایند که تبلیغات، کاربردی نخواهد داشت، لابد ندارد! شاعر هم فرموده: به عمل کار برآید...

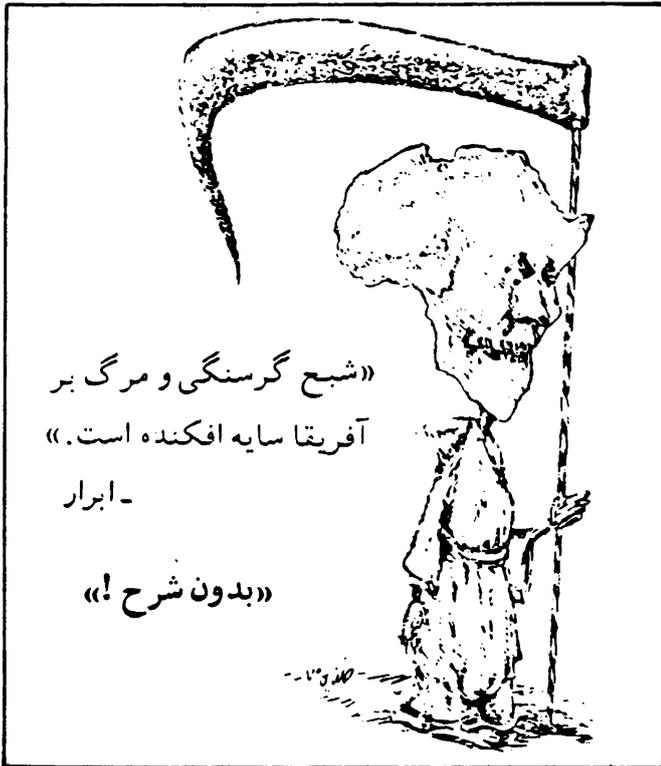
فی المثل اگر خود ایشان این همه کار ایجاد نمی فرمودند و مسایل کار و کارگری را سروسامان نمی بخشیدند؛ البته همین حالا، تعداد زیادی کارگر را می دیدی که کوپن عدس و ماش منسوب به بن کبارگری سال ۶۹ و ۷۰ را در دست داشتند و پله های تعاونی کارگری را دوتا یکی بالا می رفتند تا آن را نقد کنند! حال آن که امروزه، کارگران عزیز نه غم بیمه کارگری را دارند نه هیچ چیز دیگر!

می گوید: شما تمام سرمقاله این ماه را در باب کارگران نوشتی که چه چیزی را بفرمایی؟ می گویم: که این را خدمت کارگران عزیز عرض کنیم که تبلیغات جدای از عمل، کاربردی ندارد!

البته اگر قانع نشدند، می توانیم سالها با آنان چک و چانه بزنیم! بالاخره ما اگر نتوانیم مسأله و مشکلی از آنان حل کنیم، حرف زدن که بلدیم!

خدا حافظ تا ماه دیگر

مخلص شما: «غضنفر»



«شبح گرسنگی و مرگ بر  
آفریقا سایه افکنده است.»  
- ابرار

«بدون شرح!»

### این بشر دو پا!

آدمی تا که بود راحت و آسوده ز رنج  
از مناجات و عبادات، جدا می افتد  
لیک، آید چو گرفتاری و افتد در دام  
مرد حق می شود و یاد خدا می افتد  
«گل آرا»

### سن بلوغ!

می کند راه و رسم او تغییر  
چون جوانی رسد به سن بلوغ  
غرق در ورطه بلا کندش  
هوس و شهوت و فریب و دروغ  
گاه گویی، زبس که با هوش است  
دارد از شعله نبوغ، فروغ  
گاه بینی زفرط بیهوشی  
ندهد شیره را تمیز از دوغ  
پاک در مغز او شود مخلوط  
عقل و بی عقلی و جنون و نبوغ  
زین سبب، گر که نیک در نگری  
هست سن بلوغ، سن شلوغ!  
«ا - ح : شوخ»



\* برای این که خواب نیند، چشمهایش را  
بست.  
\* پرنده از ترس سقوط، هیچ گاه پرواز  
نمی کرد.  
\* خودکشی راه میان بُر برای رسیدن به  
سرزمین مرگ است.  
\* بساز و بفروش وصیت کرد که  
خانه آخرتش را چند طبقه بسازند!  
«فرهاد شمی»

\* همه بزرگ می شوند. مهم، بزرگ ماندن  
است.  
\* وقتی کله تان بوی قُرمه سبزی می دهد، برای  
مراعات حال دیگران، کمی ادو کلن بزنید.  
\* غم مثل برف است. هر قدر هم سنگین  
باشد، بالاخره آب می شود، با این همه  
مواظب باشید که نچایید.  
\* شما مختارید. می توانید تا همه چیز  
«روشن» نشده، پول برق را نپردازید.  
\* اگر از شنا بی اطلاعید، دل به دریا نزنید.  
کسی به فکر نجات شما نیست.  
\* خیلی طول می کشد تا به عرضتان برسند؛  
فرمایش بفرمایید...!  
\* در فداکاری مادر همین بس که فرزندش  
را از شیر می گیرد.  
\* بعضی ها وقتی «غمی» را از روی دلی  
برمی دارند، می فرستند آزمایشگاه.  
\* بخت، بلند و کوتاه ندارد؛ یار باشد،  
کافی است!  
\* خوشا به حال آدمهای دودل، همیشه  
یک دل «زاپاس» دارند!  
«حمید شاد»

## کاغذ مچاله شده!

«ابوتراب جلی»

ورقه‌ای را که قصیده تازه‌ام روی آن نوشته شده بود، جلوی میز آقای مدیر گذاشتم و گفتم: «لطفاً نگاهی به آن بیندازید، می‌خواهم آن را به چاپخانه بفرستم.»

آقای مدیر که سخت مشغول مطالعه مقالات بود، سرش را بلند کرد و گفت: «بسیار خوب! هفته دیگر به من مراجعه کنید و جواب بگیرید.» از حرف آقای مدیر، مثل ترقه از جا دررفتم و گفتم: «آقا! این چه فرمایشی است. که می‌فرمایید؟ مگر این جا هم جزو ادارات است که مراجعین را سر بدوانند و کاری را که ظرف یک ساعت انجام می‌شود، به یک ماه بعد موکول کنند؟ اگر فردا، شعر من در نشریه چاپ نشود، غوغا خواهد شد، صدای مردم در خواهد آمد و کار، بیخ پیدا خواهد کرد. صدها هزار جفت چشم در انتظار خواندن شعر من، «دودو» می‌زنند. اگر چاپ این شعر، یک هفته به تأخیر بیفتد، جواب مردم را چه بدھیم؟»

آقای مدیر سرش را بلند کرد و پرسید: «مقصودت از «مردم» چه کسانی هستند؟» می‌خواستم بگویم: «اهالی خیرآباد»؛ اما یادم آمد که در میان چهل خانوار اهالی خیرآباد، حتی یک نفر باسواد پیدا نمی‌شود که از شعر سررشته‌ای داشته باشد. دوازده خانوار سکنه «کریم آباد» هم مدتهاست از روستای خود مهاجرت کرده، در شهر به دستفروشی مشغولند و فرصت خواندن نشریه را ندارند.

نام «جعفرآباد» سر زبانم آمد. آقای مدیر خندید و گفت: «مگر خبر نداری که جعفرآباد، همه‌اش سه تا باسواد داشت که آنها هم فعلاً در این شهر به شغل شریف «ماشین‌پایی» مشغولند؟»

گفتم: «آقای مدیر! جواب بازاری‌ها را چه بدھیم؟»

گفت: «این، یک حرفی است. بازاری جماعت خواستار روزنامه و نشریه هستند و آن را «کیلویی» می‌خرند و برای بسته‌بندی اجناس، از آن استفاده می‌کنند. با این حال، من رویت را زمین نمی‌گذارم؛ آخر وقت تشریف بیاورید، ترتیب کار را می‌دهم.»

آخر وقت، مثل «عَلَم یزید» جلوی میزش سبز شدم. او همچنان مشغول مطالعه بود. ناگهان سرش را بلند کرد، نگاهی به من انداخت و گفت: «واقعاً چقدر زیباست!»

ما را می‌گویی، قند توی دلمان آب شد. پس از مدتها این اولین باری بود که چنین حرفی را از زبان آقای مدیر می‌شنیدم.

گفتم: «خوبی از خودتان است، حسن نظر شماست، مگسی را که تو پرواز دهی شاهین است.»

گفت: «مسئله تعارف نیست. بد را باید بد گفت و خوب را خوب. من تاکنون کمتر شعری به این شیوایی، سلاست و زیبایی دیده‌ام. آفرین! احسنت!»

نزدیک بود از شدت ذوق پر دریاورم و به آسمان پرواز کنم. عجولانه گفتم: «آقای مدیر! سعدی می‌فرماید:

گاه بینی که کودک کی نادان

به خطا بر هدف زند تیری!»

گفت: «آقا! این حرفها یعنی چه؟ کودک نادان کدام است؟ به خطا بر هدف زدن چه معنی دارد؟ وقتی یک شاعر استاد، قصیده‌ای به این قشنگی می‌سازد، باید دهانش را بوسید. گوش کن تا برایت بخوانم:

دل می‌رود ز دستم صاحب دلان خدا را

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا»

مرا می‌گویی؟! آه از نهادم برآمد. فکر می‌کردم مقصود آقای مدیر از آن تعریفها، من هستم، اما معلوم شد ایشان غزلیات حافظ را مطالعه می‌کنند.

گفتم: «آقای مدیر! تکلیف قصیده بنده چه می‌شود؟»

دستش را با کاغذ مچاله شده‌ای به طرفم دراز کرد و گفت: «به درد چاپ نمی‌خورد!»

طلسمات مجرب

در بیان کیفیت علم هیأت

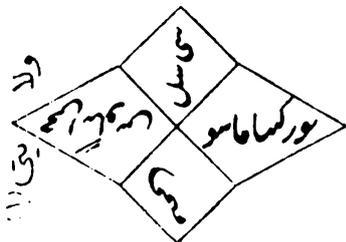
«ملانصرالدین»

بدان که هیأت برچند نوع است. یکی آن هیأت که از برای امضای یاد داشت تفاهم آید و دیگر آن که از برای لغو روادید آید و دیگر آن که از بابت مذاکره اقتصادی آید و دیگر آن که به جهت «و غیره (!)» آید. و در هر یکی از آنها خاصیتی است. اگر کسی خواهد از تمامی جهات، مطمئن شود که هیأت خواهد آمد، صورت زیر را با اشک مورچه اهلی تازه زا بر صفحه سیم گذرنامه بکشد و آن را زیر درخت خیارچمبر که بر شاخه سمت چپ آن کلاغ یک چشم نشسته باشد، دفن کند و اولی تر آن است که شب باشد و اولی تر آن که شب جمعه باشد و قمر در برج عقرب باشد. پس تا سیزده شب جمعه، هیچ چیز سبک و سنگین بلند نکند و ترشی هفتایبجار نخورد و به هیچ صورت در پاچه شلوار خود فوت نکند و الا طلسم باطل خواهد شد.



احضریا هیأت جان شیرین الساعه!

راه بیفتن بین دو لایق را



مستلا نور هفتایبجار

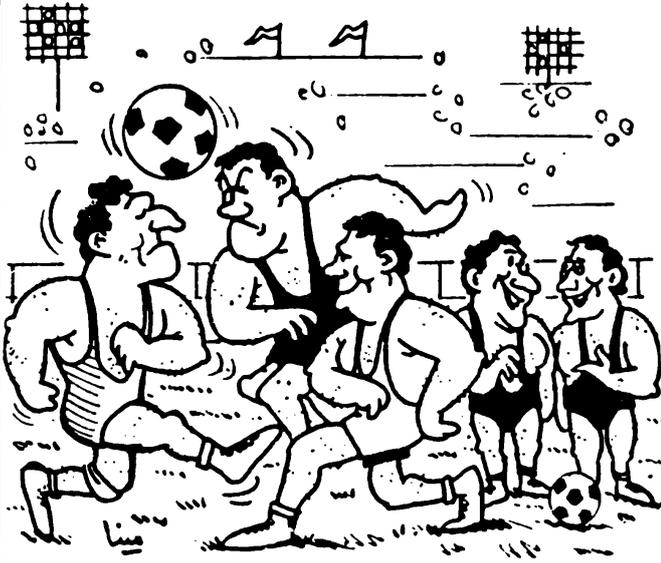
سیاهاش تو نمیرن الهی!

بیانا قدر بلیز بدایم که تا نانه زیکدیگر نمایم

چون این مدت گذشت اصلاً این طلسم را ول کند و دنبالش را نگیرد چون خواهی، نخواهی هیأت، خودش خواهد آمد! و البته این طلسم بی تأثیر نیست و اگر بخت یاری کند، حتماً موثر خواهد بود.

«کشتی گیران تیم در اردو، هر روز فوتبال بازی

می کنند.» - کیهان



- حالا اگه فوتبالیست‌ها بیان چی؟

- بی خیالش، اونها دارن کشتی تمرین می کنن!

«مردم می پرسند: از دست گران فروشها باید به

کجا شکایت کنیم.» - اطلاعات



سرویس

- از دست تو این همه شکایت نامه نوشتم؟!!

- بی خود زحمت نکش، بده، به جاش حلوا

ارده بهت بدم!!

عتیقه! «احمد آقا»

- حالا مطمئنی آن دو هزار  
قطعه فیروزه و آن ۴۲۲ قطعه شیء  
عتیقه‌ای که می‌خواستند از طریق  
آب‌های هرمزگان به خارج ببرند  
واقعاً فیروزه و اشیاء عتیقه بوده  
...؟

- بله مطمئنم.

- پس اگر فردایی،  
پس فردایی، گفتند این خبر اصلاً  
واقعیت ندارد و آن دو هزار  
قطعه‌ای که اعلام شده، فیروزه  
نبوده و پاره آجر بوده و آن  
۴۲۲ قطعه شیء هم عتیقه نبوده  
بلکه آفتابه لگن پلاستیکی بوده،  
من یقه چه کسی را بچسبم؟

- نخیر! این طور که بویش  
می‌آید، حضرت عالی به جای  
قاچاقچیان، می‌خواهید بنده را  
دراز کنید...!

«چند پروژه برق‌رسانی جهادسازندگی همزمان با هفته دولت  
مورد بهره‌برداری قرار گرفت.» - جراید



### معمای آسان!

نکته‌ای نغز با تومی گویم  
گرچه هرگز نمی‌کنی باور:  
گاه، نطق دراز یک ناطق  
می‌کند کارِ قرص خواب آور!  
«ابوالعینک»

گمسه



عکس فوق‌مطلوب است به آقای آبرولایی  
که از تاریخ شروع وزارت از کمربند خارج  
شده و تاکنون مراجعه نکرده است از کسی  
که از نامبره اطلاعاتی دارند خراشیده است  
باینفرض ۰۰۷ تمام حال نمره دهه  
پلازنده‌ای برهاند. «فضل‌باجا»

«رئیس اداره راهنمایی و رانندگی اعلام کرد  
طی ۴ ماهه اول سال پیش، بیش از  
دو میلیارد و ۶۶ میلیون ریال  
جریمه وصول کرده‌ایم.»  
- اطلاعات



خرمن و خرهای دیگر...

— بعله! قلیلی از همین بزرگان مقیم داخل، در این سالهای پر برکت که به قول آوازه‌خوان رادیو «آن سان گذشت!» چنان دماری از روزگار ما و شما در آوردند که صد رحمت به مارغاشیه حاشیه «جهنم آمریکا» یا به قول مولانا جلال الدین رفیع (بروزن ربیع!) : «بهشت شداد»!

— پس حضرتعالی با بداش (همان بدهایش!) کارداری، با خوباش که...

— از خوبی خودمان است!... در مورد بداش هم عرض می‌کنم، اگر آنها کنترل از دستشان در رفت، بد شدند، ما چرا بدی کنیم؟ مگر نفروندند:

«من بد کنم و تو بدمکافات دهی

پس فرق میان من و تو چیست بگو!»

— کی بوده که این را فرموده؟

— حکیم عمر خیام نیشابوری.

— صاحب سابق «ایران ناسیونال»؟!

— به... هع...!

—؟!

— آن بابا از منسوبین خیام بود، خود خیام که نبود. گویا تا يك حدودی داماد حکیم عمر خیام بوده! البته دهسال دوازده سال قبل هم رفت به آن جایی که حالا غرب(به جای عرب) نی می‌اندازد! آن فرد هم که روزنامه‌ها گفتند آمده... آقای ناسیونال را می‌گویی؟!

— چه می‌دانم؟! به هر حال این دیگر نه حکیم عمر خیام است نه از منسوبین حکیم عمر!... اگر هم باشد، لابد باید از منسوبین منسوبینش باشد. اسم کوف... کوفه... کوفته... کوفتی‌اش هم یادم رفته (پرانتر باز! اگر از من می‌شنوی - پیش خودت بماند، درز نکنند! - وقتی می‌خورند، چرا سرمایه‌دار صنعتی نخورد؛ که اگر می‌خورد يك کالامالایی هم تولید می‌کند، يك ارزش افزوده‌ی دارد؛ اما آن یکی چی؟ دلال، با ارزش‌ها چه کار دارد؟! ارزش افزوده‌اش هم همان ارزش هفروده‌اش، است! پرانتر فوراً بسته!)

— پس خیامی نبوده!

— آکه هچ! یعنی نخیر! دلیلش این که اگر

این فرد به سلك سلسله‌های منقرض شده نپیوسته بود،

## ماستمال!

جلال رفیع (آقا جمال)

— اعتراض...!

— وارد است!... به کی اعتراض داری!

عزیز!؟

— به آقا جمال...

— پس وارد نیست!... معطل چی هستی؟

بزن حرفت را!

— هر سرمایه‌داری بد نیست که!

علی‌الخصوص اگر از خانه بیگانه به خانه خودش بیاید!

— نشد! داری از فرمایشات(!) خود ما کش

میری. مگر با کشمیری‌ها نسبتی داری؟ مگر نمی‌دانی اینها همه‌اش حرفهای خود ما است؟ مگر برایت دو تار سه‌تار نزده بودیم که:

ای سبز کشمیر من

زلفات دوزنجیر من

یامرا ببر به خانه‌تان

یا بیابا به خانه ما!؟

— چرا. ولی خیال کرده بودم به من

می‌گویی. نگو با دیگرانی!

— روایتی هست، از خود ما هم نقل شده به

تواتر هم رسیده که در طبقات مسکونی جهنم، عقرب جرار و فراری زندگی می‌کند. نامبرده(!) چنان کرشمه و نازی به اهل محل(!) نشان می‌دهد و چنان جولانی می‌دهد که همه ساکنین از ترس او به مار پناه می‌برند! مار معروف به غاشیه!... بنابراین این(!) حالا هم موضوع ما نحن فیه هر چه باشد از چند زاویه قابل نگرش است. می‌گویی نه؟ از این زاویه ملاحظه بفرما. قلیلی از همین دلال‌های مقیم داخل...

— میلیاردرها را می‌گویی؟

— بعله، قلیلی از همین خرمايه‌داران درجه يك

تولید داخلی....

— خر یعنی کلان، بزرگ،... مثل خرپول،

با پای خودش آمد! پس این از فرمش. محتوایش هم که ناسیونالیسم است! (البته لیسش را بعضاً لیز کرده‌اند؛ فرقی نمی‌کند!)

— قربان فرم و محتوایش، هر دو! ... قربان نسبت میان فرم و محتوایش...

— می‌بینی؟ مردم خالص است. مردم، مردم، مردم... من که مردم، بس که گفتم مردم!

— ولی اگر پرونده‌ای، پوشه‌ای، در عدلیه چیزی، داشته باشد چی؟

— پرونده در دیکسیونری، می‌شود «دوسیه»، چیزی هموزن توصیه! خود فرانسوی‌ها هم قاعده

حقوقی فراگیری دارند (که البته تلفظش قدری ممارست می‌خواهد) و آن قاعده معروف

«ماستمالیزاسیون» هست! برای حل و فصل همین قبیل دعاوی و دواسی (جمع دوسیه)!

— پس می‌فرمایی ناسیونال؛ ماسیومال!

— قاعده فلسفی «این همانی» هم می‌گوید: «این همان است.» شقوق مختلف دارد: ماستیومال

هم می‌شود گفت؛ ماسیوماستمال هم می‌شود گفت... — ماسیوماستمال هم به هکذا!!! می‌شود

گفت.

— نمی‌شود گفت!

خیام (یعنی پدر زنش!) نگفته بود:

مرغی دیدم نشسته بر باره‌توس  
در پیش نهاده کله کیکاووس

با کله همی گفت که افسوس افسوس  
کجاست صاحب کارخانه ایران ناسیونال سابق؟! —

به قافیه اش اشکال می‌کنند... — آن چه مهم است قیافه است. که اگر هم

نباشد مهم نیست! می‌ماند وزن؛ که اخیراً مثل فضانوردها داریم شرایط بیوزنی را در شعر تمرین و

تحمل می‌کنیم... سبک سرمایه‌داری صنعتی است!! — حالا حضرت عالی در این صنعت ناسیونال

که در واقع انترناسیونال هست (!) چه اشکالی، چه آشنالی، چه می‌بینی که سر به سرما می‌گذاری...

— بنده که دارم لهش (له آن!) حرف می‌زنم نه علیه! الان هم داریم یک بحث مستوفای علمی

می‌کنیم در نسبت میان فرم و محتوا. اول از همه، همین «ناس» ناسیونال را به قول برادران افغانی، یک

ملاحظاتی بفرما! معنای چرس و بنگی اش را که به همان برادران کشورهای همسایه‌ی شرقی مان

واگذار کنیم، می‌ماند معنای صحیحش که «مردم» باشد و این خودش یک کمک شایانی است به روند

مردمی کردن سرمایه‌داری و اقتصاد. شاهد از غیب

«در یک جلسه خواستگاری برادر عروس ۵۷۰ هزار تومان پول داماد را از کیف او سرقت کرد.» — کیهان

— یک دستبند هم برای عروس باید تهیه کنیم.

— فعلاً یک «دستبند» باید برای برادر عروس تهیه کنیم!!



«ورزش باستانی سن و سال نمی‌شناسد.»

«بدون شرح!»

«مینا احمدی» ۱۲ ساله از بندر گز



مینا

### اوضاع کارمند

منم من کارمندی توی تهران  
فقیر و بی‌کس و بدبخت و عریان  
به زیر این گرانی داده‌ام جان  
شدم از دست این اوضاع گریان  
زدستم بر نیاید کاری ای دوست  
که دیگر گشته‌ام علاف تهران  
به دنبال صف گوشت کوپنی  
چلاق و شل شدم در هر خیابان  
خداوندا، اگر کارمند نبودم  
من هم می‌خوردم از مرغ و فسنجان  
مهدی بشیری  
از فردیس کرج



با حیوانات مهربان باشیم!

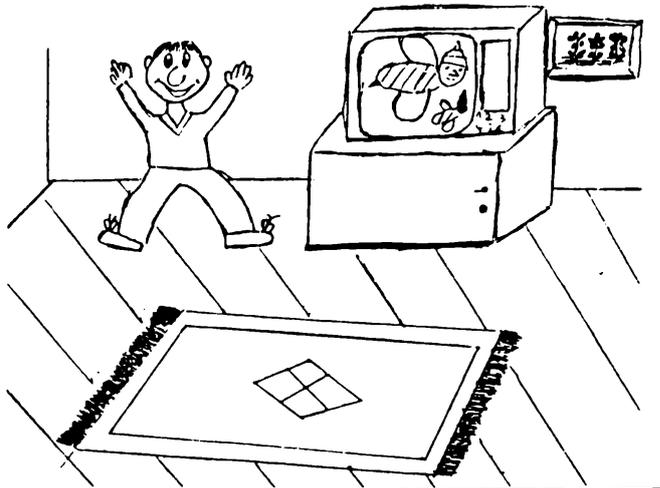


زیر نظر «گلنسا»

### پاسخ منطقی!

معلم: بهترین تعریف برای یک «جهانگرد» چیست؟  
شاگرد: جهانگرد ولگردی است که پول دارد!  
«پارساخو»

اصفهان - علی عطار ۹ ساله  
«کارتون‌ها و برنامه‌های کودک غالباً تکراری هستند.»  
- آخ جون من این کارتن را فقط ۱۰ بار دیده‌ام.



□ «امیر ولی پور» - ۱۱ ساله

«در آمریکا به احترام ادیسون، مخترع معروف در روز مرگش ۳۰ ثانیه برق را قطع می‌کنند.» - جراید

- پس ایرانی‌ها که در روز سه، چهار ساعت برق را قطع می‌کنند به ادیسون خیلی احترام می‌گذارند! -

«باید با ارباب رجوع مهربانتر رفتار شود.»

- اطلاعات

- بیا پسرم قند عسلم (!)، برو از این برگ یه فتوکی بگیر و بیا... بدو قربونت بشم !!

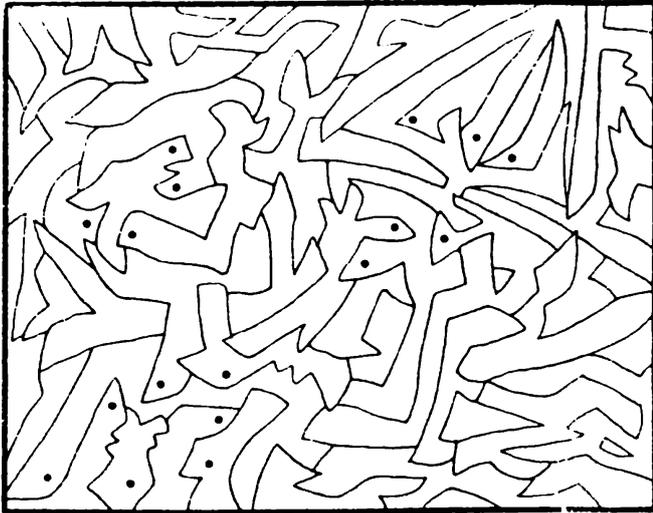


«سیدمرتضی عمرانی» - ۱۴ ساله

دوست عزیز

قسمتهایی را که نقطه دارند پر کن تا شکل مورد نظر را پیدا کنی.

جواب در صفحه ۲۳



بچه‌ها متشکریم، نامه‌هایتان رسید

\* روشک روشن شاد - از تهران \* مریم استطیحی - ۱۱ ساله  
 \* از تهران \* سعیدجلالیه - سوم راهنمایی ارسهران  
 \* پیمان فاسمی - ۱۱ ساله از روستای چای \* فائمه ملکی -  
 اول دبستان از سروسیر \* حامد و فرهاد غفوری - ارسهران  
 \* بامداد و بابک گودرزی - از تهران \* مازیار مظفری -  
 کلاس سوم از نهران \* مهرداد رابط - ۱۴ ساله از سهرک قدس

□ «مهرداد ماهیان» - ۱۰ ساله



«دوپینگ»

□ «سینا تابش»، ۷ ساله،

برایمان نوشته که ده روز در بیمارستان بستری بوده و تنها سرگرمی‌اش مطالعه «گل آقا» بود. - ما خوشحالیم که بچه‌ها از مجله ما خوششان می‌آید. ان شاءالله همه‌شان سالم باشند و در منزل «گل آقا» را بخوانند، نه در بیمارستان!

رمز جدول شماره گذشته:

«بچه‌ها شاد و خنده‌رو باشید.»

پاسخ: «تعداد دایره‌ها» شماره

گذشته: ۲۵ عدد

اولی - ببینم بمب توش کار گذاشته بودن؟  
 دومی - نه بابا، از فشار جمعیت این طور شده.



«امیر احمد اسماعیلی»، ۱۲ ساله

## حمایت!

«گل مروارید»

پرسیدم: «روی چه حسابی معتقدی که بعضی از مسئولان نه تنها از گران فروشی بدشان نمی آید، بلکه در بعضی موارد از گران فروشی حمایت هم می کنند؟!»

گفت: «از آن جا که مسئولان با عدم کنترل قیمتها و میدان دادن به بعضی از کاسب ها و کارخانه دارها، عملاً وجوهی را که افراد مذکور با گران فروشی و عناوین مختلف دیگر از مردم اخذ می کنند، یک جا و به عنوان جریمه های چند میلیون تومانی از نامبردگان دریافت می کنند و پولی را که در حقیقت از جیب مردم پرداخت گردیده، به حساب سازمان های مختلف واریز می نمایند!!»



مسئول نوبت اتومبیل: نوبت شما روز بیستم خرداد سال ۱۴۳۹ است. سر ساعت ۲ بعد از ظهر تشریف بیارین به سلامتی ماشینتونو تحویل بگیرین.

مشتری - میشه صبحش خدمت برسم، چون قراره برای نصب تلفنمون هم همون روز بعد از ظهر بیان!

نمونه ای از شعر نژاد نو!  
(به زبان از ما بهترن)

از: شادروان «ناصر اجتهادی»



مرگ گوشت کوب؟!؟

گوشت کوب شعر من از کار افتاده ست!  
و دیگر گوشت های پخته احساس گنگم رانمی کوبد!  
مخمل اندیشه ام غرق شیار درد شد، افسوس  
زیر نور خسته فانوس ...

خنده زد ناقوس!؟  
در غروب زرد زیتونی!  
روح تبارم میان ناز شب پژمرد!  
دختری کولی دلم را برد ...  
چند و چونم ناله شد، نابود همچون هاله شد، گفتم:  
«سنگ شو» گوساله شد ... فریاد!

از گناه دشنه جلاد بی بیاید!

\*\*\*

گوشت کوب شعر من از کار افتاده ست!  
و دیگر گوشت های پخته احساس گنگم رانمی کوبد!  
جان من افسرد ...  
دزد آمد، دزد آمد هستیم را برد ...

وای بر من ...

گوشت کوبم مرد ...!!

## توجه! توجه...!

منزل ویلایی ساحلی و جنگلی در  
تنکابن فروشی

ایده آل بازاریان - تجار - صاحبان صنایع - اطباء و دیگر اشخاص  
محترم

گل آقا: لطفاً کارمندان، معلمان، کارگران و  
دیگر اقشار مزاحم نشوند!

«کاسب محل»





دارالمجانین

فکاهیات

«طفل معصوم»

مزد به سایه اش : چند روزه سنگین شدی و  
دیگر دنبال مانمی آیی !

\*\*\*

مریض : آقای دکتر، چند وقته گوش راستم  
سنگین شده و تعادلم را از دست داده ام و مرتباً  
به طرف راست می افتم.

دکتر : عیبی ندارد . منتها مواظب باش  
به طرف «چپ» نیفتی !

\*\*\*

پسر : بابا جون، امروز معلم مان به من نمره  
نداد .

حماسی : بیا هر چند تا نمره می خواهی من  
بهدت بدهم !

\*\*\*

- آقای دکتر، مُخ من «سوت» می کشد !  
- شغلتان چیست ؟  
- داور فوتبال !

\*\*\*

ساعت اولی : چرا دیر آمدی ؟  
ساعت دومی : خواب رفته بودم !

\*\*\*

- آقا، ساعت چند است ؟  
- ساعت جلورفته، همراهم نیست !

\*\*\*

مرد به زن : يك دکمه قابلمه ای بده، برم  
يك دست چلو کباب بگیرم، بیارم !!

\*\*\*

سردبیر : شما چه نوع داستانهایی می نویسد ؟  
نویسنده : پلیس قضایی یی !

## اندر حکایت است که ...

«ابن الاقتصاد»

\* شهردار تهران را گفتند : «در نمایشگاه  
بین المللی، کدام غرفه تو را خوشتر آمد ؟» گفت :  
«گلهای نسرين و لاله و سطلهای زباله !»

\* ظریفی را پرسیدند : «تعدیل اقتصادی  
چیست ؟» خندید و گفت : «آن است که از سویی  
سوبسید را بردارند و از سوی دیگر قیمت ها را  
بالا بیاورند !»

\* یاسر عرفات، مبارز شکست ناپذیر را  
گفتند : «هیچ از خود شجاع تر و سازش ناپذیرتر  
دیده ای یا شنیده ای؟» گفت : «آری . امیر  
کویت !»

«هیپنوتیزم در دندانپزشکی هم کاربرد دارد.» - زن روز



- شما در کدام بخش دندانپزشکی از هیپنوتیزم  
استفاده می کنید ؟  
- در بخش دادن صورتحساب !

## نیازمندیهای عمومی

«ا.س.خيارچمبر»

قابل توجه کلیه تعاونی‌های ادارات!

پنیر کپک زده، حبوبات کرم خورده، برنج شپشک زده، کره تاریخ مصرف گذشته. خیلی فوری - آماده تحویل!

مبادله کالا

انواع و اقسام کالای شما را معاوضه می‌کنیم: دل بدهید، قلوبه بگیرید!

اکازیون - استثنایی

اتومبیل تصادفی در شرایط بسیار عالی، همراه با پخش صوت، خیلی فوری فروشی!

باد

بهترین «باد» صادراتی را از پنچرگیری ما تهیه فرمایید.

شريك مناسب

سرمایه و مکان از شما، فکر و ایده از ما. فکر و ایده ما بالا کشیدن سرمایه شماست!

شبانه روزی

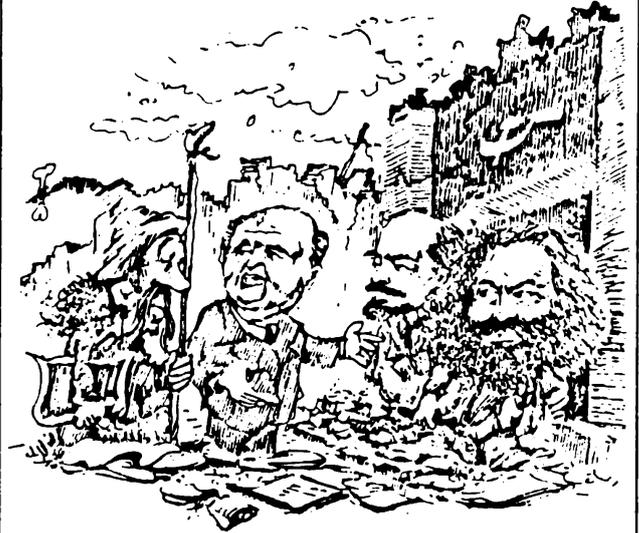
انواع مغز شستشو داده و شستشو نداده موجود است. طبّاحی فرد نوین ۲۴ ساعته در خدمت شماست!

کتاب خطی

به علت موجود نبودن کتاب خطی، فعلاً کتاب‌های «خط خطی» بنده زاده به فروش می‌رسد!

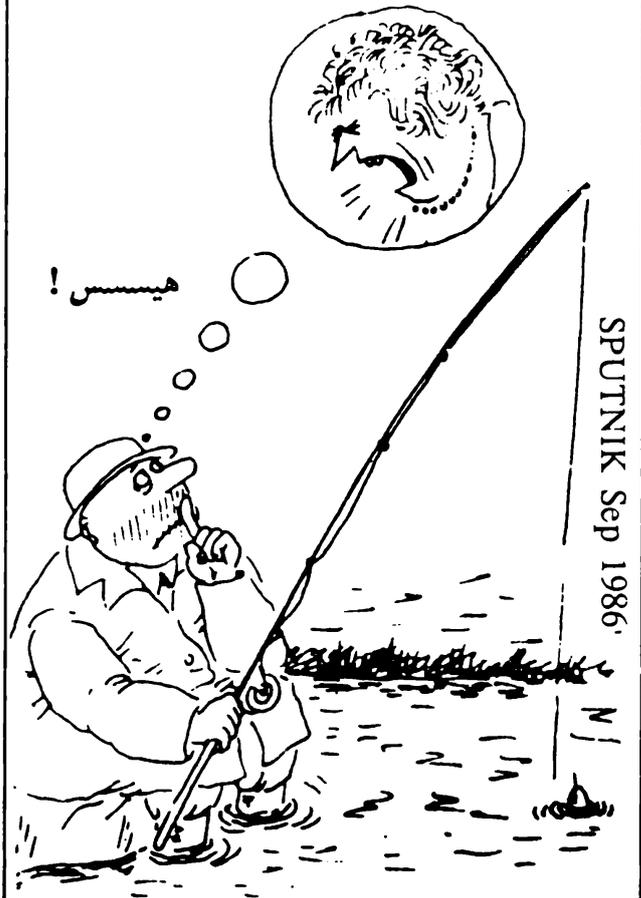
«پیشگوی معروف افغانی به شوروی دعوت شد.»

- رسالت



- مواظب باش پیشگویی‌ها مثل پیش‌گویی‌های اینها از آب در نیاد.

By Victor Bogorad



هستند، چشم را به صورتهای گوناگون دیده‌اند. شاید مشهورترین نگرش شاعرانه به آن، «بادام» دیدن چشم باشد! چرا؟ شاعران، البته هر عیبی ممکن است داشته باشند، اما در طول تاریخ ثابت شده است که آدمهایی «شکمو» نیستند. بله، ممکن است چشم چران و نظرباز بوده باشند و این، از آثار و اشعارشان هم مستفاد می‌شود.

«باباطاهرعریان» که به تمام تعلقات دنیوی، از جمله کت و شلوار، پشت پازده بوده است، برای اثبات صداقت خود در این پشت پازدن، ابیات زیادی سروده است. او البته نشان داد که به زخارف دنیوی پایبند نیست. اما با همه گذشت و ایثاری که داشت، نتوانست از «چشم» صرفنظر کند؛ البته چشم خودش نه، چشم یک نفر دیگر! اما به علت همان بی‌میلی به تعلقات دنیایی و کمیت فیزیکی، در این جا هم کمیت را فدای کیفیت نمود. برخلاف تولیدکنندگان داخلی که با پیروی از سیاست «تولیدانبوه» و با استفاده از «بازار آشفته» کیفیت محصولات را فدای کمیت می‌کنند و داد مسئولان اداره استاندارد و تحقیقات صنعتی کشور را درمی‌آورند.

از بحث اصلی که درباره چشم و بادام و باباطاهرعریان بود، پرت افتادیم. عیبی ندارد. تحقیقات ادبی از این ناهمواری‌ها دارد و کتب محققان، مشحون از پرت افتادگی‌هاست. به هر حال، بابای عریان همدانی می‌فرماید:

دل عاشق به پیغامی بسازد  
خمار آلوده با جامی بسازد  
مرا کیفیت چشم تو کافیهست  
ریاضت کش به بادامی بسازد

حال اگر بخواهیم نوع ریاضت‌کشی بابای همدانی را توضیح بدهیم و از آن، به ریاضت‌کشی اقتصادی که معمولاً کار پسندیده‌ای در جهت حفظ منافع آیندگان است، برسیم، دیگر گمان نمی‌کنم به بحث اصلی مان برسیم. دل می‌کنیم. یعنی بحث‌های حاشیه‌ای را ول می‌کنیم.

از فواید دیگر چشم آن است که به آن، تیربزنند. و با آن، تیربزنند! یعنی چی؟ ای با... با! بگذارید بحث را تمام کنیم. آن وقت



### چشم

می‌توانستیم بحث را از «تعریف» چشم آغاز کنیم. آن صورت «چشم عضوی است در قسمت فوقانی آدمیزاد که به درد نگاه کردن و دیدن می‌خورد.» آن وقت خود شما نمی‌پرسید که «به درد خوردن» یعنی چه؟ پس، لازم می‌آمد که بگوییم: «منظور ما از این عبارت، همان «به کار آمدن» است! و البته مطمئن نبودیم که مشکل، دوتا نشده باشد!

«دوتا» گفتیم و به یاد آوردیم که هنوز به شما اعلام نکرده‌ایم که این عضو فوقانی آدمیزاد - یعنی چشم - دوتا است. نه از باب اسراف، بل از جهت لزوم. (۱) زیرا اگر انسان دارای یک چشم بود، اگر چه در آن صورت، همه را به یک چشم می‌دید - و این از محاسن کار بود - اما استبعادی نداشت که اولین چاله جلو پایش را نبیند و در آن سقوط کند. هر چیزی برای خودش حکمتی دارد. وقتی «هر چیز»، این جور باشد، لابد چشم آدمی که «دوچیز» است حکمت مضاعف دارد!

شاعر در وصف چشم سروده است:

«چشم بر باد مده تا ندهی بر بادم»

محتمل است که کلمه آغازین این مصرع «زلف» بوده باشد نه چشم، منتها چون بحث امروز ما «چشم» است، لابد حق داریم برای حصول نتیجه بحث، حتی دیوان شاعر را هم تغییر بدهیم؛ یک کلمه در یک مصرع که چیزی به حساب نمی‌آید.

آیا کاربرد «چشم» محدود به همین است که گفتیم؟ تا از چه زاویه‌ای به آن نگاه کنید؟ «شاعران» که معمولاً آدمهای عجیب و غریبی

نخیر... حق با اشکال کنندگان نیست. امروزه، همه می‌دانند که اذن در شیء، اذن در لوازم آن هم هست. آیا شما منکرید که مژگان از لوازم چشم است؟ و هکذا، ابرو! اما بحث ما، درباره مژگان و ابرو نیست. آنها حساب علیحده‌ای دارند. ما به خاطر چشم و ابروی کسی، موضوع تحقیق را عوض نمی‌کنیم. تحقیق درباره چشم را تعهد کرده بودیم که به کوری چشم دشمنان داخلی و خارجی و اذتاب آنان، این تحقیق را به پایان برده‌ایم. اما منکر این نیستیم که دامنه بحث، بسی فراتر از این حرفهاست. ما البته جلو کسی را نگرفته‌ایم. هر کسی حق دارد وقتی مطالعه این مقاله را به پایان برد، بنشیند و سرفرصت، کاستیهای آن را جبران و بحث را تکمیل کند. شما هم می‌توانید این کار را بکنید. ولی بالاغیرتاً نتیجه تحقیقاتتان را برای مانفرستید. پیش خودتان نگه دارید!

### پاورقی:

(۱) - گاهی چشم آدم، چهارتا می‌شود. ولی ما وضعیت طبیعی امر را بررسی می‌کنیم.

سؤال کنید! این جوری حواس نویسنده، پرت خواهد شد.

در راستای رابطه چشم با تیر و در ارتباط تنگاتنگ این دو، شواهد فراوانی در ادبیات وجود دارد. هم در ادبیات غنایی و تغزلی (همان که فرنگی‌ها به آن می‌گویند: Lyrique) و هم در ادبیات حماسی! (همان که فرنگی‌ها به آن می‌گویند: Epique)

آیا شما منکر این واقعیت افسانه‌ای (!) هستید که رستم با تیر دو شعبه به چشم اسفندیار زد؟ و آیا شما، اثری حماسی همپای شاهنامه فردوسی دارید؟ این، از این!

اما در ادبیات غنایی و تغزلی، وضع از این هم روشن‌تر است. عضو عجیبی است این چشم که اگر آدم برای آن «مثنوی هفتاد من» نیز بسراید، جا دارد. می‌فرماید:

تیرمژگان تو از عینک پوشت!

زد به چشم اخوی، بنده را کوشت!  
می‌دانم، می‌دانم... ملانقطی‌ها اشکال خواهند کرد که بحث، در اطراف چشم بود (اطراف چشم که نه، خود چشم!) این‌جا، مژگان است که تیر زده، پس چشم بیچاره چه تقصیری داشته است؟

«مردم از این که نامه‌های خارج دیر به دستشان می‌رسد گله دارند.» - اطلاعات

- آقا این چه وضعیه؟ نامه‌ام يك ماه طول کشیده تا به دست من رسیده؟!

- بازم خوب رسیده، نامه خود من دو ماه توراه بوده!



## شطحنی بر شطحی!

داشتم می گفتم و داشتند می گفتند و من نمی دانستم که چه کسی می گفت؛ من فقط می دانم موقعی که به زمین خوردم، تازه فهمیدم که آن کس که می گفت، چه می گفت، چون که من یک شب تب افغانی گرفتم و از فرط هذیان به گربه می گفتم «خان باجی» و چهارچنگولی مانده بودم در رختخواب! چنان تب و هذیانم بالا بود که فوراً خودم را به پاشویه حوض رساندم و لنگ تخیل را به دور خود بستم و با کاسه مسی «شروور» که جهیزیه عمه ام بود، شیرجه ای به اعماق اقیانوس حوضمان زدم و از آنجا رفتم پای بوتۀ جو و با گیلان خالی تو گوش جو زدم و با کلاغ جفنگیات مثل موش چموش لگد زدن به جان دانشمندان افتادم و تا پدر مغز مردم را در نیاورم از این ستون روزنامه دست بر نمی دارم!

اثر خامه کفاش کفشهای مکاشفه  
(سعید مترصد)

«دانش آموزان را باید با فنون نامه نگاری آشنا کرد.»  
- رسالت



- تمبر نامه را باید اینجا بچسبونی و هر دفعه هم یه تومن از دفعه قبل بیشتر!!



«منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن»  
که قانعم ز حوايج، به نرخ پرسیدن!  
«آمدی جانم به قربانت، ولی حالا چرا؟»  
دیر شد پول اجاره، می زنی تپا چرا؟!  
«اگر دستم رسد بر چرخ گردون»  
به او گویم که وضع نیست میزون!  
«نکوهش مکن چرخ نیلوفری را»  
بکن شکر و گازی بزن بربری را!  
«هان ای دل عبرت بین، از دیده عبر کن، هان»  
چون آخر برج آید، درخانه مبر مهمان!  
نسیم خلد می وزد مگر ز جویبارها»  
که روی شاخه می کند، کلاغ، قارقارها!  
«مزن بر سر ناتوان، دست زور»  
که روزی خوری توستی از سپور!  
«ای فدای تو هم دل و هم جان»  
تا به کی از تو بشنوم چاخان؟!  
«خان داداش»

\*\*\*

«غم روزی مخور، برهم مزن اوراق دفتر را»  
که دولت می نماید توصیه، اولاد کمتر را!

\*\*\*

«با هر کسی که دوستی اظهار می کنم»  
فوراً به او تعارف سیگار می کنم

\*\*\*

«این خط راهها که به صحرا نوشته اند»  
از بهر خوشنویسی ماها نوشته اند

\*\*\*

«دوستی با هر که کردم، خصم مادرزاد شد»  
تخم مرغ و مرغ هم، شکر خدا، آزاد شد  
«ستوده ابهری»

خواهد کرد! همان ساعت او را متعاقب موبک همایون آورده وارد حرمخانه جلالت نمودند!!

### انشاءالله ملتفت نشدند!

خدمت شاه رفتیم. به من فرمودند که اگر روزه بخوری واجب القتلی، چرا که مسلمان شدی، حالا اگر عبادت نکنی کافر خواهی بود. بیخود از دهانم بیرون رفت، عرض کردم: هر کس روزه بخورد، واجب القتل است! در حالتی که خود شاه هم روزه می خورد! انشاءالله شاه ملتفت نشدند!

### احوال رجال دولت!

در ایوان، با امین السلطان نشستیم. مچول خان و غیره بودند. این جوان زیبا، یعنی وزیر دربار اعظم، هفتاد خیار خورد! بعد دو ساعت با مچول خان کشتی گرفت و همدیگر را کتک زدند. دور عمارت مثل اطفال ده ساله می دویدند. تعجب از رجال این دولت نمودم!

### عجبا!

صبح خانه امین السلطان رفتیم. دو ساعت با هم تنها نشستیم یکصد خیار خورد! تعجب کردم!

### درجه تملق

صبح که عیادت امین السلطان رفتیم، مشیرالدوله آنجا بود. با نهایت تملق امین السلطان را باد می زد!



### حاجب الدوله بچه سال!

شنیدم شاه به حاجب الدوله فحش داده، تغییر کرده بودند. امین اقدس عرض کرده بود: حاجب الدوله بچه است! طاقت تغییر ندارد، زهره اش آب می شود!

### مجلس قمار!

ارکان اردو را خبر کردند که پول ببرند، در حضور همایون تخته نرد بازی کنند. ساعتی بعد از ناهار مشغول این کار شدند، ده - پانزده تومان برد و باخت شد!

### همان ساعت!

امروز دختر ۱۸ ساله ای جلو شاه را گرفته، عرض کرده بود: من عاشق شما هستم! اگر مرا نبرید، از غصه هلاک خواهم شد و هر روز جلو اسبتان را خواهم گرفت! معلوم است که این حرف به یک پادشاه چه اثر

### سزای مزاحمت!

صبح خوابیده بودم. عبدالباقی مرا بیدار کرد که میرزا علی محمدخان، آدم مخصوصی فرستاده، کاغذی نوشته آدمش می گوید کار لازمی است او را بیدار کنید. خیلی وحشت کردم که چه شده. کاغذ را نگاه کردم، هیچ مطلبی نداشت. نوکر پدرسوخته به جهت اینکه زود مراجعت کند، این حرف را زده بود. متغیر شدم. نوکر میرزا علی محمد خان با عبدالباقی را هر دو فلک کردم، ده - بیست چوب زدم!

### پنه ها روی آب!

حکیم الممالک رو به امین حضور نمود و گفت: ترا به ارواح پدرت! به جوانی پسرت! دست از من بکش!

امین حضور به شاه عرض کرد: آدمی به این جسارت پیدا نمی شود. تکلیف من چه است که عرض کنم؟

حکیم الممالک به شاه عرض کرد: این روزها شما به من اظهار التفات می فرمایید، امین حضور پای من است.

امین حضور گفت: مرد که! چهل هزار تومان از بابت عراق مال دیوان را خوردی، تخفیف گرفتی هفت هزار تومان از بروجرد تخفیف گرفتی. باز هفت هزار تومان مقروضی به دیوان. باز زوداری حرف می زنی!

### جایزه جدول!

به پیشنهاد «شاغلام» و تأیید شخص «گل آقا» از این پس، به سه نفر از کسانی که حل صحیح جدول هر شماره «ماهنامه گل آقا» را برای ما بفرستند، به حکم قرعه، جوایزی تقدیم خواهیم کرد. خوانندگان عزیز که دوره ماهنامه را جمع می‌کنند و مایل نیستند مجله‌شان ناقص شود، می‌توانند عین جدول را (بدون شرح افقی و عمودی آن) روی کاغذ جداگانه، ترسیم و خانه‌های آن را پر کنند و به نشانی:

تهران - صندوق پستی: ۴۶۱۴ - ۱۵۸۷۵  
برای ما بفرستند.

حل هر جدول و اسامی برندگان آن در دو شماره بعد چاپ خواهد شد و خوانندگان عزیز باید حل صحیح جدول هر شماره ماهنامه را حداکثر تا ۵ آروز پس از انتشار آن، برای ما بفرستند.  
جوایز:

\* نفر اول: یکسال اشتراك ماهنامه

\* نفر دوم: شش ماه اشتراك ماهنامه

\* نفر سوم: سه ماه اشتراك ماهنامه

لطفاً همراه حل جدول، نشانی دقیق خود را (حتماً با ذکر کدپستی) برای ما بنویسید و روی پاکت قید کنید:

«حل جدول شماره..... ماهنامه»

حل جدول شماره ۴

۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۱	ز	م	ا	ی	ی	ا	س	ی	گ	ا	ه	خ	ن	ن
۲	ن	ی	ک	ف	ر	ج	ا	م	ن	ح	ا	س	ا	ن
۳	گ	ا	ه	ر	ب	ی	ر	ب	ی	ه	ل	ر	ی	ل
۴	ش	ن	ل	ق	ن	د	ا	د	ا	ب	ا	م	ب	ه
۵	ت	ب	ب	ل	ک	و	ی	ر	و	س	ا	م	ا	۳
۶	ا	ج	ر	ب	ت	ا	ر	ا	ر	ا	م	ا	ر	ف
۷	ن	ش	ا	ط	ر	ا	ر	ا	ر	ا	د	ن	د	ر
۸	ه	ب	ا	ط	ل	ن	ی	و	و	و	و	و	و	و
۹	ج	ک	ک	م	ن	ا	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ک
۱۰	ن	ر	ل	ا	ر	و	س	ا	م	ا	ر	د	ا	م
۱۱	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	د
۱۲	ی	و	ن	س	ک	ف	ک	ف	ک	ا	س	ن	س	ا
۱۳	ج	ی	ر	ه	ب	ن	د	ی	ا	س	ک	ا	ر	ی
۱۴	ا	س	ت	د	د	ی	و	ا	ب	و	ر	ی	ح	ا

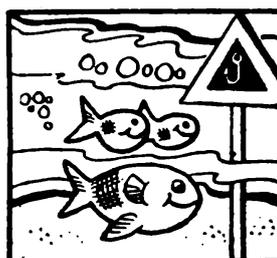
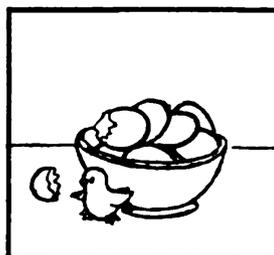
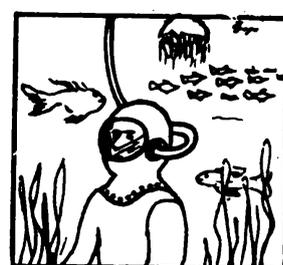
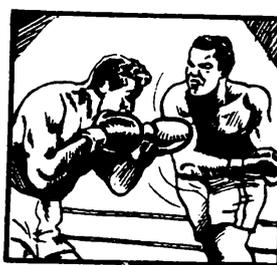
### سرگرمیها!



سرگرمیها از: «جهانگیر پارساخو»

### دو خط مشترك!

هر شش تصویر، دارای دو خط مشترك هستند! این دو خط، کدام است؟



کی؟

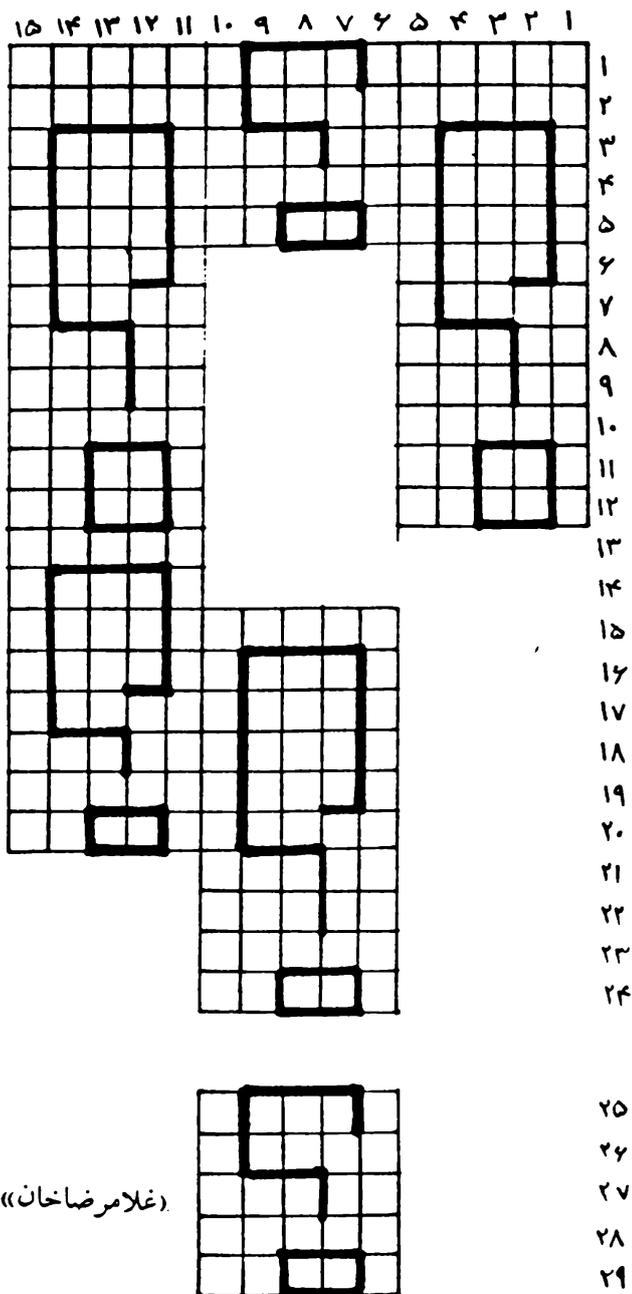
همیشه قبل از وسیله نقلیه‌اش می‌رسد! کی؟

چی؟

در تابستان‌ها، آن گرمی را ندارد که زمستانها دارد! چی؟

پاسخ در صفحه ۳۰

## آره ای :



- ۱- مسلك، عقیده، رأی - شکرشور - کوشش کردن
  - ۲- نقاشی خوشمزه ! - برآمدگی پشت بچه شتر ۳-
  - ۳- ونوس پرندگان - چین و شکن - از کالاهای کوپنی که
  - ۴- سالی يك بار اعلام می کنند ! - مال رخسار خبر می دهد از
  - ۵- سر ضمیر ۴- اسم هفتاد میلیون چینی این است -
  - ۶- آسیب دیده - موتور کفتر ! ۵- فوری - کاج سر بریده -
  - ۷- طاق نصرت رودخانه - سنگ گرانبها - لیکن ۶- از
  - ۸- دیدنیهای ارتش - عضو مردم آزار اتومبیل - ۷- دل شکسته
  - ۹- بر برگ انگور می نویسد - اسیران ۸- تلگرافچی بدن -
  - ۱۰- نمو - از وسایط نقلیه - عدد غلط ۹- علامت «نداشتن» - از
  - ۱۱- درخت پرید - چهره - بافت - ۱۰- استاد کمانچه از آن
  - ۱۲- طرف توی جدول آمد - پرندۀ مسافر ۱۱- مگس پران
  - ۱۳- الاغ - واحد پول ژاپن - گفتگوی دوستانه - بوی رطوبت -
  - ۱۴- ۱۲- یکی از مهره های شطرنج - قند بی کله ! - طایفه ای
  - ۱۵- است - خوب نیست، توی جدول بنویسید ! ۱۳- همنشین
  - ۱۶- قراول ۱۴- اجازه حضور ۱۵- از یاران گل آقا - آداب
  - ۱۷- ۱۶- پرندۀ ای است - درنوردیدن - روش ۱۷- لحاف مودار -
  - ۱۸- عاقل را يك این جور می کافی است. ۱۸- خاطر - بعضی
  - ۱۹- اوقات در عقب می شود - می گویند از آسمان نازل می شود
  - ۲۰- ۱۹- گفته های آموزگار - مجموعه شعری از مرحوم اخوان
  - ۲۱- ثالث ۲۰- گرفتار - «نر» دم بریده - پلك دندان - عدد ماه
  - ۲۲- ۲۱- تعجب خانمانه - مخفف اوستا
  - ۲۳- ۲۲- شهر زکریای رازی - خشم ۲۳- دلبر زیبا
  - ۲۴- ۲۴- پایگاه بلبل - ناشنوا ۲۵- باید به کاردان سپرد
  - ۲۵- ۲۶- موش خرما ۲۷- تلخ - پگاه ۲۸- لقمه سمج ۲۹- روز
- دزد - از ماههای زمستان.

(غلامرضا خان)

بچه ها - خانم - پایه و اساس - پسوند تشبیه ۹- بی گوش -  
 بعضی ها توی کفش شان است - شهر آبدار ! - تئاتر  
 حیوانات - مال بعضی ها سنگ پای قزوین است - ستایش  
 ۱۰- مملو - خوابگاه مراجعین - از بنادر فرانسه  
 ۱۱- ضرب المثلی عامیانه در ردیف «شاهنامه آخرش خوش  
 است» ۱۲- پایگاه کفگیر در دیگ - سازخانمانه ! -  
 مزاحم - به آقا اضافه کنید تا مجله مورد علاقه شما بشود -  
 به نام - غار اوراق ! ۱۳- علامت جمع - نامی - «جن»  
 نیست - کت و شلوار مرغ - کاریکاتور میمون ! - از  
 شهرهای آلمان ۱۴- اشاره به دور - مجله ای در پیش روی  
 شما - میوه ای خوشبو از خانواده خربزه - تراکتور چوب -  
 نر ۱۵- مکتوب سیاسی از آثار ارزشمند اوست !

## منه ای :

- ۱- پیش درآمد هیأت دولت ۲- کاری که تمامی
- ندارد ! - کمپوت دانش آموز - کسی که در جنگ به دست
- دشمن گرفتار شود - بابای پنجره ! ۳- آتش که گرفت با
- خشک با هم می سوزد - نوعی برنج مشهور - بالغ، بلند -
- مستاجر کله ! ۴- چهار من تبریز - عیال مصادق -
- جت بویینگ پرندگان ۵- ...بینی، مخند، مبادا که روزی
- در افتی به بند ۶- از مرکبات - تعجب کردن زیاد - قسمتی
- از وزارت بهداشت که فعال نیست ! ۷- آنچه از گله و رمه
- زاییده شود - رنگ روز - گدا - دسته خودش را نمی برد
- ۸- آرزوی کچل - دشمن خوب - بازی کامپیوتری برای

آجر شده است نان خلائق اگر، چه غم  
نان گرانفروش، که آجر نمی‌شود  
بر بنده و شما به تواتر، دهند قول  
لیکن وفای آن به تواتر نمی‌شود  
«سید علیرضا حمیدی»

\*\*\*

- استبداد یعنی چه ؟  
- یعنی این که يك نفر بتواند همه گونه ایراد  
و انتقاد و اعتراض به تو وارد آورد و تو فقط  
حق داشته باشی که کله مبارک را تکان بدهی و  
بگویی: درست می‌فرمایید !!  
«بچه لاهیجی»

\*\*\*

مشکلات من و تو ساده و آسان نشود  
غزل طنز و فکاهی به خدا، نان نشود  
وعده‌هایی که چپ و راست، به گوشم خواندند  
بهر فاطمی، همه دانیم که تنبان نشود  
از نگه کردن بر قبض تلیفون (!) یا آب  
مرد آن است که مبهوت و هراسان نشود  
رزاقی - «بچه تویسرکان»

### شام لاستیکی!

دوش رفتم سوی رستوران برای صرف شام  
گفت گارسن: خوردنی اینجاقط «استیک» هست  
يك خوراك آورد و خوردم، ليك بارنج و عذاب  
بس که سفت و سخت و محکم بود، دندانم شکست!  
پیش خود گفتم: نه استیک است، لاستیک است این  
موقع پختن ولیکن «لام» آن افتاده است!  
«گل مولا»

### مردم آزار!

تلفن زنگ زد به نیمه شب  
همسرم کرد، زود بیدارم  
دست بردم به گوشی و گفتم  
«کیستی؟» گفت: «مردم آزارم!»  
«م.خ: بد خواب»



از گردش زمانه بنالم، که چون کنه  
دفترچه بسیج، به جانم فتاده سخت  
چونان کوپن که هیچ گه از ما جدا نشد  
تا روز واپسین که ز دنیا کشیم رخت!  
کرمان - «حیب‌الله لولویی»

\*\*\*

چو نرخ ماهی دریا شنیدم  
دو ابرو راز نو درهم کشیدم  
ز کم پولی، ز بدبختی، ز غصه  
لب خود را به دندان‌ها جویدم!  
«ورمزیار گروسی»

\*\*\*

در خبرها آمده بود که  
وزیر قهوه و چای اتیوپی وارد تهران شده و از  
سوی وزیر کشاورزی مورد استقبال قرار گرفته  
است. حال که ورود ایشان، احتمالاً موجب  
فراوانی و ارزانی چای و قهوه خواهد شد، پیشنهاد  
می‌کنیم وزارت کشاورزی برنامه‌هایی ترتیب دهد  
که وزیر مرغ و تخم مرغ هلند،  
وزیر گوشت سفید و قرمز استرالیا و  
وزیر کره و پنیر دانمارک نیز ظرف چند هفته  
آینده، به کشور ما سفر کنند، تا شاید اوضاع اقلام  
فوق نیز مختصر سر و سامانی پیدا کند!  
«تحفه نطنز»

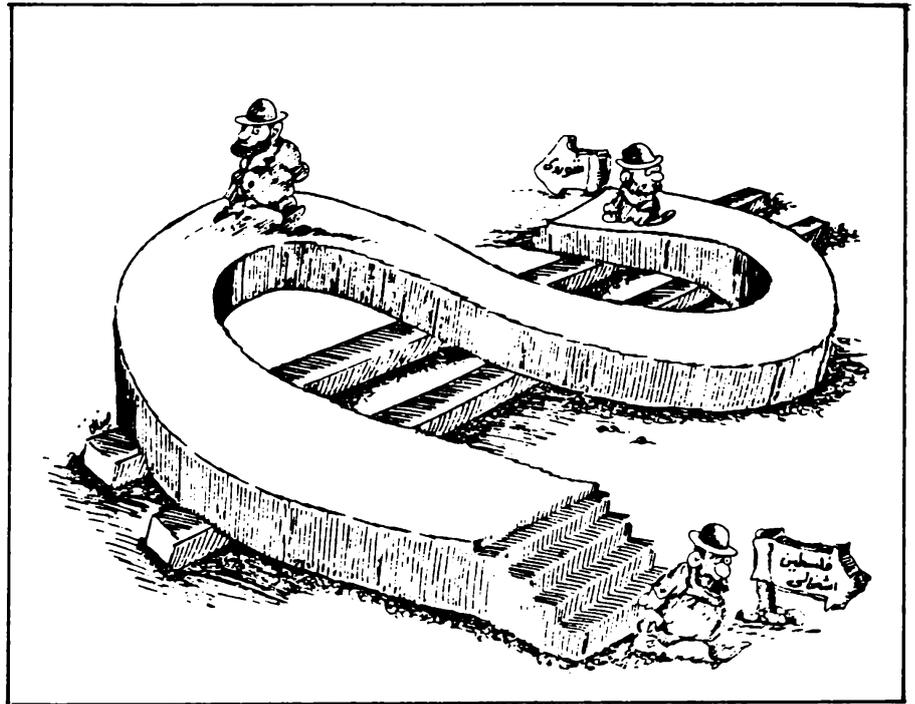
\*\*\*

جیبم ز زر تهی بود و پر نمی‌شود  
پر از جواهر و گهر و در نمی‌شود

## سازماندهی!

معلوم نیست که شهرداری تهران بر اساس کدام لغتنامه فارسی بر روی چادرهایی که جهت مبارزه با موش در گوشه و کنار شهر تهران برپا کرده، به فروش داروی موش (به قول موشها: مرگ من!) مبادرت ورزیده، از اتیکت «سازمان ساماندهی» استفاده نموده که اگر قرار باشد این سازمان با موشهای تهران که دست کمی از گربه ندارند، مبارزه جدی کند، قاعدتاً می‌بایستی از اتیکت «سازمان براندازی!» استفاده می‌کرد، نه ساماندهی. مگر این که شهرداری بخواهد در امر مسکن زمستانی موشها که خود، چند سالی به امر ساماندهی و سازماندهی در اکثر خیابانهای تهران اشتغال داشته‌اند، کمک کند!

«کله پوک»



## مجری طرح! «حاجی فیروز»

از زمانی که سینمای ایران وجهه بین‌المللی پیدا کرد و چندین فیلم ایرانی در مجامع سینمایی خارج از کشور، طرفدار پیدا کرد، برای سینمای ایران چندین حسن داشت. اول این که در هر فیلم ایرانی حتماً باید يك سیبی، اناری توسط کسی یا خورده شود و یا از بالای ایوانی، طبقه دومی، سومی، جایی، دورن حوضی، بشکه‌ای، جوی آب گنبدیده‌ای... چیزی پرت شود تا بلکه از این طریق حرفی هم از عرفان زده شود! حالا دیگر چه رابطه‌ای بین سیب و عرفان هست، آن دیگر جزو اسرار فیلم و فیلمسازی است و هر کسی از آن سر در نمی‌آورد. دوم: برای این که فیلم درجه هنری داشته باشد، حتماً باید فروش نکند و فقط در دو سینمای تهران پخش شود، چون اگر غیر از این باشد، قبول عامه پیدا می‌کند و پز روشنفکری بودن فیلم از دست می‌رود.

سوم: فیلم برای این که هم وجهه هنری داشته باشد و هم در خارج از کشور مطرح شود و هم پروانه نمایش گرفتن آن بیمه شود (!) حتماً باید يك مجری طرح! داشته باشد. می‌پرسید: مجری طرح دیگر چه صیغه‌ای است؟ حالا خدمتتان عرض می‌کنم: رابطه مجری طرح با فیلم درست مثل رابطه حق‌العمل کار میوه است با مصرف کننده میوه که رابط بین کشاورز و خریدار است و مجری طرح هم مثل حق‌العمل کار میوه به دلیل داشتن ارتباط نزدیک (!) با مسئولان سینمایی کشور، ساختن فیلم را برای فیلمساز در مانده که سناریو روی دستش باد کرده است سهل الوصول می‌کند؛ البته با گرفتن مبالغ هنگفتی تحت عنوان دلّالی (بیخشید، اجرای طرح).

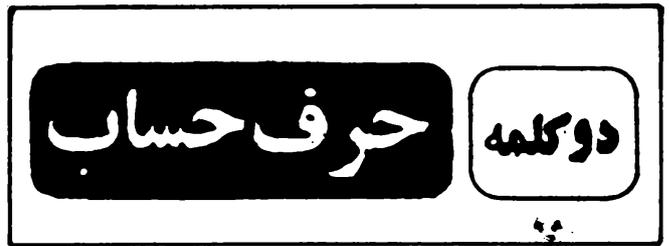
پاسخ تصویر صفحه ۱۱  
«بچه‌های گل آقا»



باشد! مگر عیبی دارد؟ قصد و غرض، غنا بخشیدن به زبان فارسی است که دارد انجام می‌شود، ولو من بعد، پای هیچ کس غیر از اغنیاء به پله هیچ هواپیمایی نرسد!

«گل آقا»

۷۰/۸/۱۵



## خدمات به زبان فارسی!

### اندر فواید گل آقا!

می‌گویم: برادر شاغلام! داریم و نداریم يك معاون اول رئیس جمهور. بین با این جور حرفها، می‌توانی میانه ما را شکراب بفرمایی! ایشان هر هفته يك بار، فرمایشی می‌فرمایند و دلمان را خنك می‌کنند و به مفاد: «جانا سخن از زبان ما می‌گویی» مختصری از مفصل عرایض را که علی‌القاعده، ما باید خدمت ایشان عرض نماییم، ایشان به ما می‌فرمایند و در مصاحبه با رسانه‌های گروهی، اعلام می‌کنند. مگر خود حضرت‌عالی در همین آبدارخانه، به ما نگفتی که «شهرداری بیخود کرده که عوارض اتومبیل را دو برابر کرده.»؟ یعنی تو نبودى که می‌گفتی: «برخی مسئولان به نظریات مردم التفاتی ندارند.»؟ نه، گل آقا را کفن کردی، راستش را بگو. این سرکار عالی نبودى که فرمودى: «نوکر دولت یعنی چی؟ مسئولان باید نوکر مردم باشند.»؟ یادت رفته به ما می‌گفتی: «گل آقا جان! شما به برخی مسئولان که به خواستها و نظریات مردم توجه نمی‌نمایند، تذکر بده.» هان؟ چرا آن گوشه آبدارخانه، صم بکم نشسته‌ای، سخنی نمی‌گویی؟ خلع سلاح شدی؟ کم آوردی؟ بریدی؟

می‌گویند: فدا و م که جواب هر سؤالی را در چنته داری! بد. عرضم این است: حالا که ایشان هر هفته سمین فرمایشات شما را می‌فرمایند، سرکار عالی چرا این بند و بساط گل آقایی را جمع نمی‌فرمایی؟

□ □ □

ملاحظه فرمودید؟ عوام است این غلام! هفت سال است که داریم به گوشش می‌خوانیم: چرخ مملکت، بدون معاون می‌گردد، ولی بدون

اگر بگوییم: این برادر عزیزمان «دکتر عادل» از روزی که صندلی ریاست کل بانک مرکزی را به وجود نازنین خود مزین فرموده، الی یومنا هذا! صدها گام بلند در تعمیر و ترمیم زبان فارسی برداشته و به گستره واژگان و اصطلاحات زبان ما، بیش از نرخ ارز خارجی، وسعت و غنا بخشیده است، البته سخنی به گزافه نگفته‌ایم، ولو همه خوانندگان عزیزمان، يك صدا بفرمایند که نخیر... گفته‌اید!

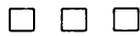
تصور بفرمایید که وضع همین اصطلاح «تسهیلات بانکی!» و نسخ و فسخ واژه «وام» از قاموس بانکداری، چه کار ارزنده‌ای بوده و هست و اگر نبود ضیق مجال و نداشتن حوصله و حال، جا داشت که ما تمام این صفحه ۲ روزنامه اطلاعات امروز را صرف بحث و فحص در همین مقوله بکنیم. خوشبختانه خدمات ایشان به زبان فارسی مثل خدمات ایشان در زمینه اقتصادی و پولی، اظهر من الشمس است. منتهای مراتب، آثار و ثمرات این یکی را در حاشیه خیابان‌های منوچهری و فردوسی که پاتوق معامله‌گران ارز خارجی است، می‌توان مشاهده کرد، اما این یکی را، باید يك گل آقایی باشد که کشف کند و به سمع و نظر خوانندگان عزیز برساند:

«برای این کار، دولت اولاً باید بیاید و قیمت بلیت را تصحیح کند(!) که به اعتقاد ما قیمت واقعی(!) بلیت هواپیما هنوز این نیست!»

- به نقل از مصاحبه با مجله سروش  
حال اگر خوانندگان عزیز بفرمایند که «تصحیح» یعنی «گران کردن»! ما عرض می‌کنیم:

وارد می‌شویم، اگر به آواز نخوانیم، تیق می‌زنیم. زبانمان می‌گیرد! اما... باشد! می‌خوانیم. برزخ نشو... ولی از کدام جریده بخوانم؟  
- پدر آمرزیده، از بس فس فس می‌کنی، سررشته سخن از دست آدم به در می‌رود.  
- دستپاچه نفرما! به روی چشم! اما از متن اخبار قدیمی می‌خوانیم. بخوانیم؟  
- بخوان... به صدای بلند...  
- این دولت دوست...  
- نخیر... رجعت به گذشته مفرما!  
- این کشور برادر...  
- نخیر... از روی خط سیاست خارجی منحرف نشو.

- این کشور و دولت دوست و برادر، ترکیه...



ملاحظه فرمودید؟ این شاغلام، القاب و عناوینی می‌فرماید که مربوط به زمان ماضی است. البته از باب این که تاریخ، تکرار می‌شود؛ ناظر به آینده هم می‌تواند باشد...! اما فی الحال چیزی دست آدم را نمی‌گیرد. فلذا، این بحث را موقتاً تمام شده تلقی می‌نمایم تا بینیم این کشتی ایران که دولت دوست و برادر سابق و لاحق! توقیف کرده، آخر و عاقبتش چی می‌شود!

«گل آقا» ۷۰/۸/۲۶



گل آقا، نع!

مگر به خرجش می‌رود!

«گل آقا» ۷۰/۸/۲۲

## هواپیما!

برادر مهندس اصغر ترکان (با برادر مهندس اکبر ترکان اشتباه نشود!) دیروز یکی از بهترین اخبار خوشحال‌کننده را به «اقتشار آسیب‌پذیر» - احتمالاً مستضعفان سابق! - دادند و آن، شرایط فروش هواپیمای شخصی سنجاقک (!) به مردم بود.

این هواپیما که قیمت آن ۲ میلیون و ۱۵۰ هزار تومان اعلام گردیده است، در راستای برنامه تجمل‌زدایی، بهترین وسیله نقلیه شخصی، علی‌الخصوص برای کارمندان دولت است و با قیمت تقریباً مناسبی که دارد، محتمل است تا «مرفهین بی درد!» تصمیم به خرید آن بگیرند، «اقتشار آسیب‌پذیر!» تمامش را خریده باشند!

کسانی که از ده سال پیش، برای خرید پیکان پول داده و هنوز آن را دریافت نکرده‌اند، می‌توانند نوبت خود را در صف پیکان، با پیش‌خرید «هواپیمای سنجاقک»، تاخت بزنند!

این موفقیت را به برادران ترکان (اعم از اصغر و اکبر) و به تمامی هموطنان - اعم از صغیر و کبیر! - تبریک می‌گوییم.

«گل آقا» ۷۰/۸/۲۲

## ترکیه: دوست و برادر

- بخوان! به صدای بلند بخوان! اما مراقب این «مش رجب» هم باش. گوشش سنگین است. ثقل سامعه دارد. ناشنوایی پیدا کرده. بلانسیست، چیزی نمی‌شنود، مگر این که برایش صرف داشته باشد...

- قربانت کردم، به آواز بخوانم؟

- نه پدرجان، غناء می‌شود. مثل بچه آدم

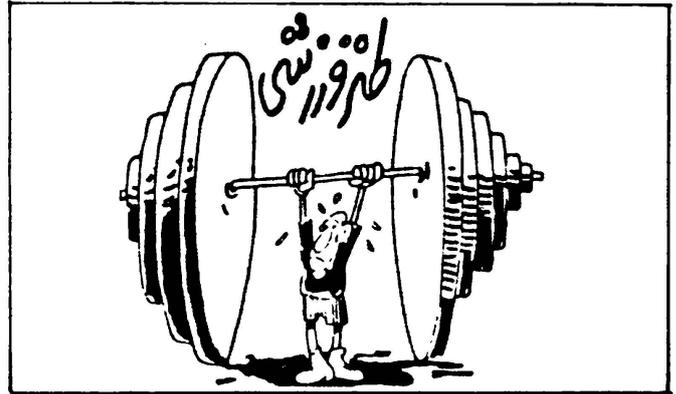
بخوان!

- فدایت بشوم، بده «غضنفر» بخواند. ما تیق

می‌زنیم! یعنی در مبحث سیاست خارجی که

## کارنامه مسعود صالحیه

سن : ۴۷ سال - متأهل دارای دو فرزند :  
 («علیرضا» و «مازیار»)  
 سابقه ورزشی : جمعاً ۳۱ سال  
 عضویت در تیم ملی : ۱۲ سال - تعداد  
 ۸۰ بازی خارجی در تیم ملی و ارتش .  
 برنده مدال طلای مسابقات ارتشهای جهان :  
 سال ۱۳۴۷  
 برنده مدال برنز مسابقات آسیایی تایلند :  
 سال ۱۹۶۶  
 مربی تیم ملی والیبال : ۱۳۵۵ - ۱۳۵۲  
 مربی تیم والیبال نیروی مسلح : در سالهای  
 ۱۳۵۲ لغایت ۱۳۵۶  
 مقام اول مسابقات ارتشهای جهان : سال ۱۳۵۶  
 عربستان سعودی - به عنوان سر مربی  
 مقام سوم مسابقات المپیک ناشنویان جهان :  
 سال ۱۳۶۷ نیوزلند - به عنوان سر مربی  
 سرپرست هیئت والیبال تهران : سال ۱۳۶۲  
 لغایت ۱۳۶۵  
 مدیر تیمهای ملی والیبال : سال ۱۳۶۵  
 لغایت ۱۳۶۷  
 شرکت در سه کلاس بین المللی مربیگری  
 والیبال (کاتاگوری ۱-۲-۳) کشور چکسلواکی .  
 با آرزوی سلامت و سربلندی  
 برای ایشان و سایر ورزشکاران



در سال ۱۳۵۲ برای مسابقات والیبال به کشور  
 ایتوپی رفته بودم، پس از رسیدن به کشور مذکور  
 و آماده شدن برای رفتن تمرین، سرپرست تیم که  
 اطلاع زیادی هم از ورزش نداشت بچه‌ها را برای  
 سخنرانی جمع کرد و اعلام داشت متأسفانه مسابقات  
 والیبال از برنامه لغو شده و به جای آن مسابقه  
 دو و میدانی انجام خواهد شد، ناچار هر کدام از  
 شما بایستی در دو یا سه رشته از دوها یا پرشها و  
 پرتابها شرکت کنید . پرش سه گام و دو ۸۰۰ متر  
 به من رسید ضمناً ۲۱ کشور هم شرکت داشتند  
 مسابقه پرش سه گام شروع شد بار اول ۱۰/۴۰ متر  
 پرش کردم داور مسابقه خطا اعلام نمود. بار دوم  
 حدود ۱۰ متر پریدم باز هم خطا تکرار شد . البته اگر  
 داور مسابقه، خطا هم نمی گرفت باتوجه به این که  
 پرش کنندگان سایر کشورها هر کدام حداقل  
 ۱۲ یا ۱۴ متر کوردشان بود، آخری من محرز بود  
 پس از بررسی به این نتیجه رسیدم که بی فایده است  
 و پرش سوم خود را انجام ندهم. در این فکر بودم که  
 مسابقه مقدماتی دو ۸۰۰ متر هم اعلام شد . سرپرست  
 تیم به من گفت مسابقه پرش تمام شد، باید بروی  
 ۸۰۰ متر، گفتم جناب رئیس ممکن است در پرش  
 بتوانم موفقیتی کسب کنم اگر اجازه بدهید در  
 ۸۰۰ متر شرکت نکنم خلاصه مطلب سرپرست تیم  
 قبول کرد، پس از خاتمه پرش از من پرسید : نتیجه  
 پرش سه گامت چی شد ؟ گفتم : قربان هیچی چون  
 داورها حق کُشی کردند هرچی که ما پریدیم آنها  
 خطا گرفتند . در حال حاضر مدت ۱۸ سال از این  
 خاطره می گذرد تاکنون برای من مشخص نشد که  
 چرا مسابقه والیبال حذف و به جای آن دو و میدانی  
 انجام شد .

با تشکر : مسعود صالحیه

سیاست!

روی این اصل، افاضه کلام ایشان چیزی است  
بینین ورزش و سیاست با کمی چاشنی ریاضیات (!)  
چند شب قبل، با حساب دو دوتا چهارتا، سیاست را  
چیزی در حد فوتبال و کشتی برای بنده تشریح کرد  
که گاهی سیاستمدار باید حمله کند. گاهی دفاع،  
گاهی فرار!

و چون ملاحظه فرمود که بنده مات و متحیر  
مانده‌ام، برای شیرفهم کردن ابوی کندذهن خود،  
نحوه سیاست کجدار و مریز «بوریس یلتسین»  
رهبر جمهوری روسیه را مثال زد که ابتدا خواست با  
پیاده کردن قوای نظامی در «چچن اینگوش» آن جا  
را تحت نفوذ خود در بیاورد، اما وقتی متوجه شد  
مردم منطقه بیدی نیستند که از این باده‌ها بلرزند، با  
یاد آوری عواقب طغیان افکار عمومی،  
به فرمانده سپاه اعزامی مستقر در مرز  
«چچن اینگوش» تلگراف زد که: «آب در دست  
دارید زمین. فرار را برقرار ترجیح. هواپس  
است!!»

«گل گاوزبان»



بنده زاده چون در پولدار شدن عجله داشت،  
باتوجه به درآمد سرشار فوتبالیستهای معروف تیم‌های  
قرمز و آبی، مثل «فرشاد پیوس» و  
«مجید نامجو مطلق» پا به دنیای توپ گرد گذاشت،  
اما پس از دوندگی‌های بسیار در زمین چمن، وقتی  
خاطر جمع شد که در آن رشته چیزی نمی‌شود  
(یعنی از پول و پله خبری نیست) رفت دنبال کشتی  
و چندبار که به دست حریفان قلدرتر زمین خورد و  
لاله گوشش روی تشک برزنتی له و لورده شد،  
رشته کشتی را هم ول کرد، حالا چسبیده به

«تیم ملی هندبال کشورمان در میان ۱۲ تیم آسیا مقام یازدهم را کسب کرد.» - رسالت

- مدال میندازه گردنشون؟  
- نه، نظر قربونی!



مین



### شست پایت را بپا ! «نیمسوز»

در میان صف عزیزم، صاف باید ایستاد  
گاهگاهی می‌توان بر تکیه‌گاهی تکیه داد  
می‌توان خندید گاهی مثل آدمهای شاد  
گربساط جنگ و دعوا در سر صف شد به پا  
شست پایت را بپا !

گردن کج، داخل صف، می‌کنی بر ره نگاه  
ناگهان ره می‌شود از دود، تاریک و سیاه  
گر که دیدی بنز واحد، می‌رسد از گرد راه  
دست و پایت را نکن گم، جان من، این وقتها

شست پایت را بپا !  
می‌گذشت از کوی ما دیروز یک مأمور پست  
دست و پای پیرمردی از شعف گردید سست  
گفت پنداری حقوqاتم (!) شده وضعش درست  
تا دوید آن بینوا در گوشش آمد این نوا

شست پایت را بپا !  
اندر آن روزی که نام نیک قسمت کرده‌اند  
ذرت بو داده را با فیل نسبت کرده‌اند !  
لیک در حق شتر تقصیر خدمت کرده‌اند !

«نیمسوزا» تا که می‌گویی تو از این نکته‌ها  
شست پایت را بپا !

پسر بنده با پسر میرزا فتح الله خان از نظر قد و قواره و سن و سال شباهت‌های بسیاری دارند و حتی چند سالی هم با یکدیگر هم‌کلاس بوده‌اند. ولی حالیه بر اثر گذشت زمان مختصر اختلافاتی بین آنان به وجود آمده، که به اختصار چنین است :

□ پسر بنده : با هزار مکافات شبها کار کرده، روزها در دبیرستان دولتی درس خوانده، با معدل نسبتاً خوب دیپلم گرفته، در کنکور سراسری پذیرفته نشده، پول دانشگاه آزاد نداشته، دو سال در جبهه‌ها خدمت کرده، خدمت احتیاطش را هم گذرانده، گوش چپش قدری سنگین شده، ماهها دنبال کار گشته و بیکار مانده، در حال حاضر دور از چشم مأموران مبارزه با سد معبر شهرداری، گوشه پیاده‌رویی می‌ایستد و جوراب می‌فروشد، بلکه بتواند کمک خرج ما باشد (ازدواج و تشکیل خانواده فعلاً پیشکش!).

□ پسر میرزا فتح الله خان : با هزار مکافات سوار هواپیما شده (!)، به دیار فرنگ رفته، قالیچه داده، وارد بعضی دانشگاهها شده، حتی خواب جبهه و جنگ را هم ندیده، مدرک تحصیلی‌اش را گرفته، بحمدالله شاد و سر حال باز گشته، موجب مباحثات مسئولان جذب متخصصان ایرانی خارج از کشور شده، معافی یک میلیون تومانی ویژه مشمولان نظام وظیفه مقیم خارج از کشور !! را هم به دست آورده، به خدمت مقدس سربازی «بی خدمت مقدس سربازی!» گفته، در حال حاضر مشغول تحقیق و پژوهش در یکی از دانشگاههای کشور است و در اوقات فراغت به خرید و فروش زمین و ساختمان هم می‌پردازد !

«ضخامت لایه آزون به کمترین حد رسیده است.»

- اطلاعات



- بدشانسی حالا دیگه زیر سقف آسمان هم

نمیشه خوابید !!

## مناظره!

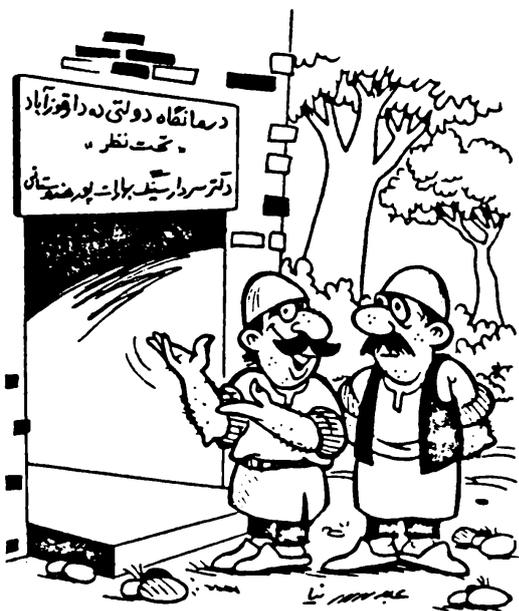
«ابوطیاره»

دوغ يك روز گفت با دوشاب  
 كه: «منم آدم و تو هستی گاب!  
 من سفیدم، ولی تو هستی زرد  
 بنده مردم، ولی تویی نامرد!  
 من روانم، ولی تو هستی سفت  
 کن پس از این در دهان را چفت!  
 گفت دوشاب دوغ را: «ای دوست  
 بی جهت باد را مکن در پوست  
 چون که در این زمانه الکی  
 دوغ و دوشاب، هست هر دو یکی!»

## حمله شکمی!

دیدم شبی به بزم ضیافت، به میز شام  
 مردی درشت قامت و گردن کلفت و گرد  
 آورد حمله جانب مرغ و چلو کباب  
 از هر چه بود، در سر میز از طعام، خورد  
 آن صحنه را چو مرد ظریفی بدید، گفت:  
 کرده عراق حمله به آوارگان کرد!  
 «عقاب»

«وزیر بهداشت گفت: تعداد پزشکان ایرانی در  
 روستاها ۱۰ برابر خواهد شد.» - ابرار



- مش رحمت الله، ده برابر هیچی چقدر می شه؟!!

## رپتو...!!

نمایشنامه کوتاه در يك پرده  
 بازیگران: شاغلام - ارباب رجوع  
 محل نمایش: آبدارخانه شاغلام.



- شاغلام جان، می خواهم گل آقا را ببینم.  
 - نمی شود.  
 - خواهش می کنم؛ يك دقیقه می روم و  
 زود برمی گردم.  
 - نع! نمی شود، حرفش را هم نزن!  
 - آخر خبر ندارید که، ما هفتصد تا مهمان  
 داشتیم. تازه دویست تاي آنها خارجگی (!) بودند.  
 - خوب، به من چه مربوط؟!  
 - بگذار فقط بروم به گل آقا بگویم که برای  
 مهمانی مراسم بزرگداشت خواجه جوی کرمانی، فقط  
 ۴۰ میلیون تومان هزینه شده، ۶ میلیون هم هزینه  
 مجسمه ایشان است که در تهران دارند می سازند،  
 اتفاقاً خیلی هم قشنگ شده!  
 - خوب مبارک باشد، به سلامتی، چرا شیرینی  
 نیاوردی؟!  
 - اوه! چه کشکی، چه پشمی؟! من دانشجو  
 هستم، خوابگاه ندارم، ماهی ۲ هزار تومان  
 اجاره خانه می دهم! سرویس رفت و آمد نداریم!  
 - خوب تو هم درس بخوان تا کسی بشوی،  
 هفتصد سال دیگر شاید برای تو هم همین قدر  
 خرج کردند. حالا حرف حسابت چیست؟!  
 - هیچی بابا، فقط وقتی گل آقا خواستند  
 بروند خانه شان، به ایشان از قول بنده بفرما:  
 «رپتو»!!  
 کرمان - «پیمان صادقی»

## آموزش!

قرار است در الجزایر، نانوایان سه ماه آموزش نانوایی ببینند تا کیفیت نان را بالا ببرند. ما از هم اکنون به دولت الجزایر پیشنهاد می‌کنیم به خاطر آن که این دوره سه ماهه، تبدیل به یک دوره سه روزه شود و دوره دیدگان، حداکثر استفاده را نیز برده باشند، آموزش نانوای خود را به نانوای تهران بپارند که پخت نان آنها، آن قدر مرغوب و دلچسب است که هر آدم سیری را به اشتها می‌آورد!

این دوره آموزشی به نانوای الجزایر یاد می‌دهد: چگونه نانی بپزند که سنگکش از چرم بلغار محکم‌تر و بربری‌اش از نان ساندویچی کوچک‌تر باشد و لواشش را اگر جلوی صورت بگیرند آن طرف کاملاً پیدا باشد و بچه‌های الجزایری، به جای بادبادک بتوانند از آن استفاده کنند.

«حسین آقا»

مژده به بازنشستگان محترم!

## آگهی مزایده

**صندوق بازنشستگی کشوری در نظر دارد آهن آلات موجود خود را از قبیل تیر آهن - پروفیل - میلگرد - لوله از طریق مزایده به فروش برساند لذا متقاضیان می‌توانند حداکثر ظرف ده روز پس از**

از بس حراج اتومبیل های گران قیمت و فرش های نفیس درباریان سابق، توسط «بنیاد مستضعفان» صورت گرفته و آهن آلات وزارت صنایع سنگین، از طریق مزایده به فروش رسیده، هموطنان عزیز باورشان نمی‌شود که صندوق بازنشستگی کشوری هم می‌تواند آهن آلات موجود خود را از قبیل تیر آهن (!) پروفیل (!) میلگرد (!) و لوله، از طریق مزایده به فروش برساند!

خدا و کیلی، حقیر که در بانک پر آوازه و سرمایه دار «سپه» با گروه یازده (بالاترین رتبه) به افتخار بازنشستگی نایل گردیده ام (توی حکم این طور نوشته شده!) حقوق دریافتی ماهیانه‌ام به یک هفته زندگی ساده کفاف نمی‌دهد، وای به بازنشستگان سازمانهایی نظیر آموزش و پرورش که «معلمان» در قبال کاری پر مسئولیت، کم‌ترین مواجب را دریافت کرده‌اند و نتیجتاً حقوق بازنشستگی آنها نیز لاغرتر است.

ولی خوشبختانه، رویت آگهی مزایده قیچی شده پیوست، این قوت قلب را به بنده (و به طور حتم به سایر بازنشستگان!) می‌بخشد که صندوق بازنشستگی کشوری، پس از فروش آهن آلات موجود خود (خصوصاً میلگرد که مشتری فراوانی دارد)، قادر خواهد بود مخارج اضافه بر سازمان شب عید بازنشستگان محترم و محترمه را در اقصی نقاط کشور جبران نماید!

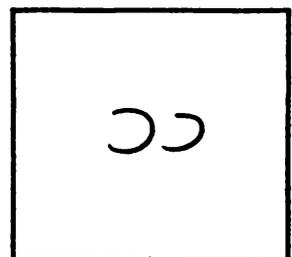
توضیح این که بازنشسته جماعت، بنا به ضرورت سن، دارای عروس و داماد و چه بسا تعدادی «نوه» هستند و در نتیجه عید نوروز، مخارجی بیش از شاغلین دارند!

«مد پراتنز»

## پاسخ سرگرمیها

دو خط مشترك (!):

در شکل، دو خط مورد نظر، مشخص شده است.



پاسخ «چی» بخاری!

پاسخ «کی» چتر باز!



مژده!

چاپ دوم کتاب:

«قند مکرر»

مجموعه ۲۷ شعر نو گل آقایی

که نایاب بود، منتشر شد.

خوانندگان عزیز که چاپ اول کتاب، گیرشان نیامد، زودتر دست به کار شوند، چون چاپ دوم آن هم بزودی نایاب خواهد شد! کتاب «قند مکرر» با ۲۷ قطعه شعر نو و مقدمه‌هایی به قلم: گل آقا - ملانصرالدین - ن. شلم - علی بونه گیر.

خواننده عزیز:

شما می‌توانید همه روزه (به استثنای پنجشنبه، جمعه و ایام تعطیل) در ساعت اداری از طریق تلفنهای زیر با ما تماس بگیرید:

۱- هیئت تحریریه: ۲۲۳۵۴۴

۲- امور مشترکین: ۸۹۶۶۳۵

۳- آگهی‌ها: ۸۶۰۱۰۲۴

هفته نامه: **گل آقا** برای داخل و خارج از کشور مشترک می‌پذیرد

برای داخل و خارج از کشور مشترک می‌پذیرد کسانی که مایل به اشتراك هفته نامه گل آقا هستند، می‌توانند با پرداخت حق اشتراك یکساله به: حساب جاری ۲۱۶۰۱ - ۳۶۳ شعبه بلوار ناهیدتهران - به نام گل آقا (قابل پرداخت در کلیه شعب بانک تجارت در سراسر کشور) هفته نامه گل آقا را مشترک شوند.

بهای اشتراك یکساله: برای ایران: ۱۲۰۰۰ ریال

برای آمریکا: ۶۰۰۰۰ ریال

برای بقیه کشورها: ۵۰۰۰۰ ریال

لطفا فیش پرداخت وجه را به همراه اسم و نشانی دقیق خود (همراه با کدپستی) به نشانی زیر بفرستید: (تهران - صندوق پستی ۴۹۳۶ / ۱۹۳۹۵)

فرم اشتراك هفته نامه: **گل آقا**

نام و نام خانوادگی: شهر: .....

خیابان: کوچه: .....

کدپستی: تلفن: .....

Name: .....

Adresse: .....

(لطفاً نام و نشانی گیرنده را با حروف بزرگ و خوانا و در صورت امکان با ماشین تایپ بنویسید.)

جلد دوم

جلد دوم دو کلمه حرف حساب  
(مجموعه حرف حسابهای سال ۱۳۶۹ و بهار ۱۳۷۰)  
منتشر شد.

**حرف حساب** دو کلمه

این کتاب برای تمام کسانی که قبلاً مبلغ ۱۲۰۰ ریال به حساب جاری شماره ۲۱۶۰۱ - ۳۶۳ بانک تجارت - شعبه بلوار ناهید تهران واریز کرده و فیش بانک و نشانی خود را به دفتر گل آقا فرستاده بودند، ارسال شد. شما می‌توانید این کتاب را از کتابفروشیهای معتبر تهیه کنید.  
اگر پیدا نکردید به طریق فوق عمل کنید و نشانی خود را به دفتر گل آقا اطلاع دهید تا آن را به نشانی شما بفرستیم.  
لطفاً روی پاکت بنویسید (پیش خرید کتاب گل آقا)

طریقه اشتراك ماهنامه «گل آقا»



خوانندگان عزیز که مایل به اشتراك «ماهنامه گل آقا» هستند، می‌توانند با پرداخت مبلغ ۲۶۵ تومان بابت هزینه اشتراك یکساله (۱۲ شماره) به شماره حساب جاری ۲۱۶۰۱ - ۳۶۳ بانک تجارت - شعبه آپادانا - نوبخت - «گل آقا» آن را مشترك شوند. (بهای اشتراك یکساله برای خارج از کشور ۸۲۰ تومن است که باید به حساب فوق واریز شود).  
لطفاً فیش پرداخت وجه را به همراه نشانی دقیق خود (با کدپستی) برای ما به نشانی: تهران - صندوق پستی ۱۵۸۷۵-۴۶۱۴ «ماهنامه گل آقا» ارسال فرمایید.  
(لطفاً آدرس خارجی را با حروف بزرگ و خوانا بنویسید.)

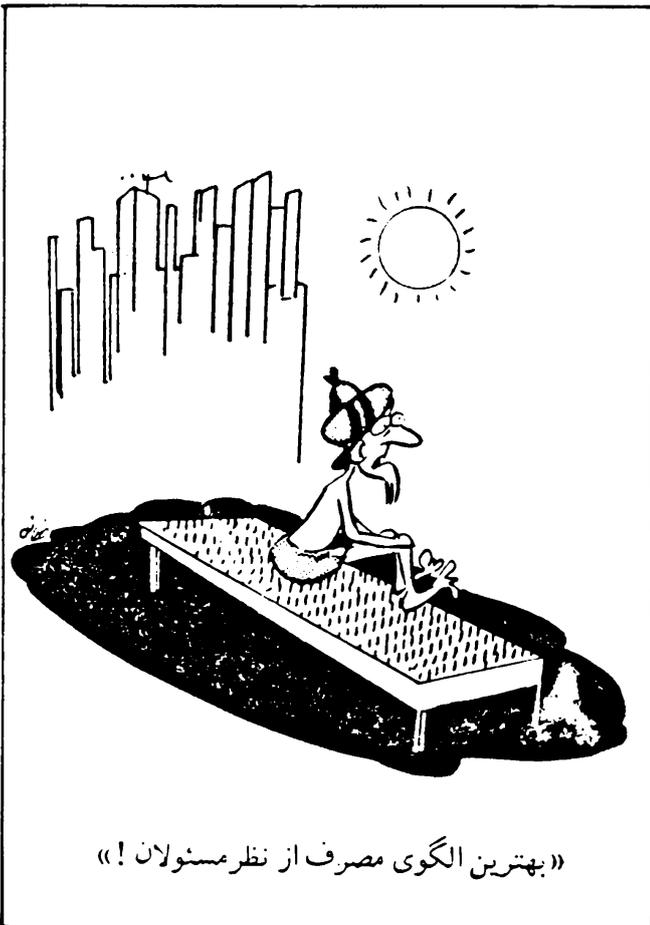
فرم اشتراك «ماهنامه گل آقا»



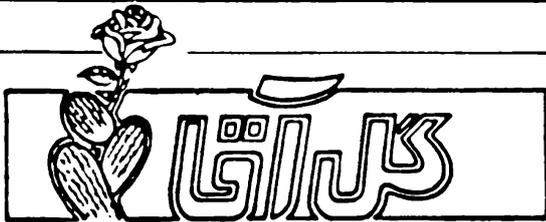
این جانب ..... مایل به  
اشتراك یکساله «ماهنامه گل آقا» هستم. لطفاً این مجله را از شماره .....  
به نشانی زیر ارسال دارید :  
شهر ..... خیابان .....  
کوچه ..... پلاک ..... طبقه .....  
کد پستی ..... تلفن .....

لطفاً هنگام فرستادن فیش بانکی و تقاضای اشتراك (داخل یا خارج) روی پاکت بنویسید :

«مربوط به اشتراك ماهنامه گل آقا»



«بهترین الگوی مصرف از نظر مسئولان!»



صاحب امتیاز و مدیر مسئول : کیومرث صابری

دبیر شورای نویسندگان :

ابوالفضل زروبی نصرآباد

صفحه آرا : محمد کرمی

نشانی : تهران - ص. پ ۱۵۸۷۵/۴۶۱۴

تلفن ۸۶۶۶۳۵

شماره ششم - سال اول

(از ۱۵ دی تا ۱۵ بهمن ماه ۱۳۷۰)

چاپ : ۱۲۸

ماهنامه گل آفاق

(نشریه طنز سیاسی، اجتماعی و انتقادی)

پانزدهم هر ماه منتشر می شود.

## طرح تبدیل به احسن تلویزیون !

«علی بونه گیر»

پیشنهاد می کنم برای جلوگیری از مصرف برق که مظلومانه به وسیله تلویزیون تلف می شود، تمام تلویزیونهای کشور به آکواریوم تبدیل شود ! فواید این طرح به شرح زیر است :

۱ - باتوجه به این که تلویزیون، مصرف کننده ۳۰ درصد از برق شهرهای بزرگ است از این راه صرفه جویی فراوانی شده، در مصرف برق و تولید تلویزیون خود کفا می شویم و می توانیم با صادر کردن برق به اتحاد شوروی و تلویزیون به امارات متحده عربی ارز فراوانی هم وارد کنیم !

۲ - از طریق تبدیل تلویزیون به آکواریوم، می توان به صورتی عملی برنامه رازبقا را به طور مستقیم پخش نموده، در جوار این مسئله، تولید ماهی پروتئینی را هم افزایش دهیم !

۳ - با افزودن يك کانال «اف - ام» به آکواریوم، می توان صدای برنامه ها را نیز پخش کرد ضمن این که از این طریق نه در تولید برنامه ها مشکلی به وجود می آید و نه در فهم برنامه ها !

۴ - از کارمندان تلویزیون نیز می توان در قسمت پرورش ماهی جهت آکواریوم استفاده کرد و از این طریق فایده بیشتری از کارشان برد . عمدتاً تصویر برداران، نورپردازان، گرمورها، مسئولان طراحی لباس، امپکس و ... شامل این دستور می شوند !

۵ - از این طریق در مصرف قیچی و چسب در رابطه با فیلمهای خارجی نیز صرفه جویی می شود !

## ای کاسب !

«مرشد»

این حرف ز بنده گوش کن ای کاسب  
کم جوش کن و خروش کن ای کاسب  
اوقات مکن تلخ و مشوتند و عبوس  
با خلق نکو، فروش کن ای کاسب

این جانب «شاغلام» سلام گرم و صمیمانه اصحاب آبدارخانه را خدمت شما، خوانندگان مهربان و با وفا ابلاغ می کند.

□ آیا «گل آقا»ی مردم و خانواده ها (با توجه به استقبال و علاقه نونهالان وطن) در بالا بردن سطح طنز شناسی و طنز فهمی کودکان و نوجوانان، نقشی دارد؟ داوری در این باره، با مردم است. اما مطالعه این نامه به ما دلگرمی و پشتگرمی می دهد که می بینیم کودکان کشورمان در سطح بسیار بالایی از شناخت و درک و فهم طنز (به خصوص طنز سیاسی) قرار دارند (حالا عاملش گل آقا باشد یا کس دیگر):

«دخترم ۷ سال دارد و تازه یک ماه است که به مدرسه رفته است. دیشب وقتی کاریکاتور بدون شرح صفحه دوم ماهنامه شماره ۳ را نگاه می کرد، تمام صحنه های آن کاریکاتور را که احتمالاً خارجی است، به دقت توضیح داد و بعضی از بزرگترها که ناظر بودند، اعتراف کردند که زمان بیشتری را برای درک و فهمیدن آن کاریکاتور صرف کرده اند. ضمناً او با وجود سن کم، یاد گرفته است که کاریکاتور رئیس جمهور آمریکا را بکشد...»

«مهندس صالح زاده»

— ملاحظه می فرمایید؟ در این جا، این سؤال مطرح است که: آیا مسئولان نشریات کودکان (اعم از مجله یا کتاب) در انتخاب نشریه برای کودکان، این آمادگی ذهنی و توانایی درک

## باز هم در زمان باشد



و تشخیص کودکان را در نظر می گیرند؟ به مجلات و کتابهای مخصوص کودکان (که الحمدلله همه شان با گروه الف - ب - جیم و غیره... مشخص شده اند) نگاهی بیندازید تا ببینید چه عرض می کنیم و تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

□ در آبان ماه امسال، ماهنامه طنز جدیدی متولد شد به نام «درنگ» که در ۲۲ صفحه به قیمت ۲۰۰ ریال، پیشخوان روزنامه فروشی های کشور را رنگین و نمکین کرد.

ما از این بابت که خودمان «ماهنامه طنز» هستیم، از تولد چنین همکاری خوشحال شدیم؛ مخصوصاً که آثار چند تن از طنزپردازان معروف و با سابقه کشورمان (علی بهروزی نسب، غلامعلی لطیفی، منوچهر احترامی، ...) را در آن دیدیم. تا این جای قضیه، یک کار معمولی است. یعنی رسم است که وقتی نشریه تازه ای منتشر می شود، همکاران مطبوعاتی، انتشار آن را اعلام می کنند؛ و ما نیز همین کار را کردیم.

اما اضافه بر اعلام یک خبر، مایلیم به همکاران عزیزمان در «درنگ» اعلام کنیم که:

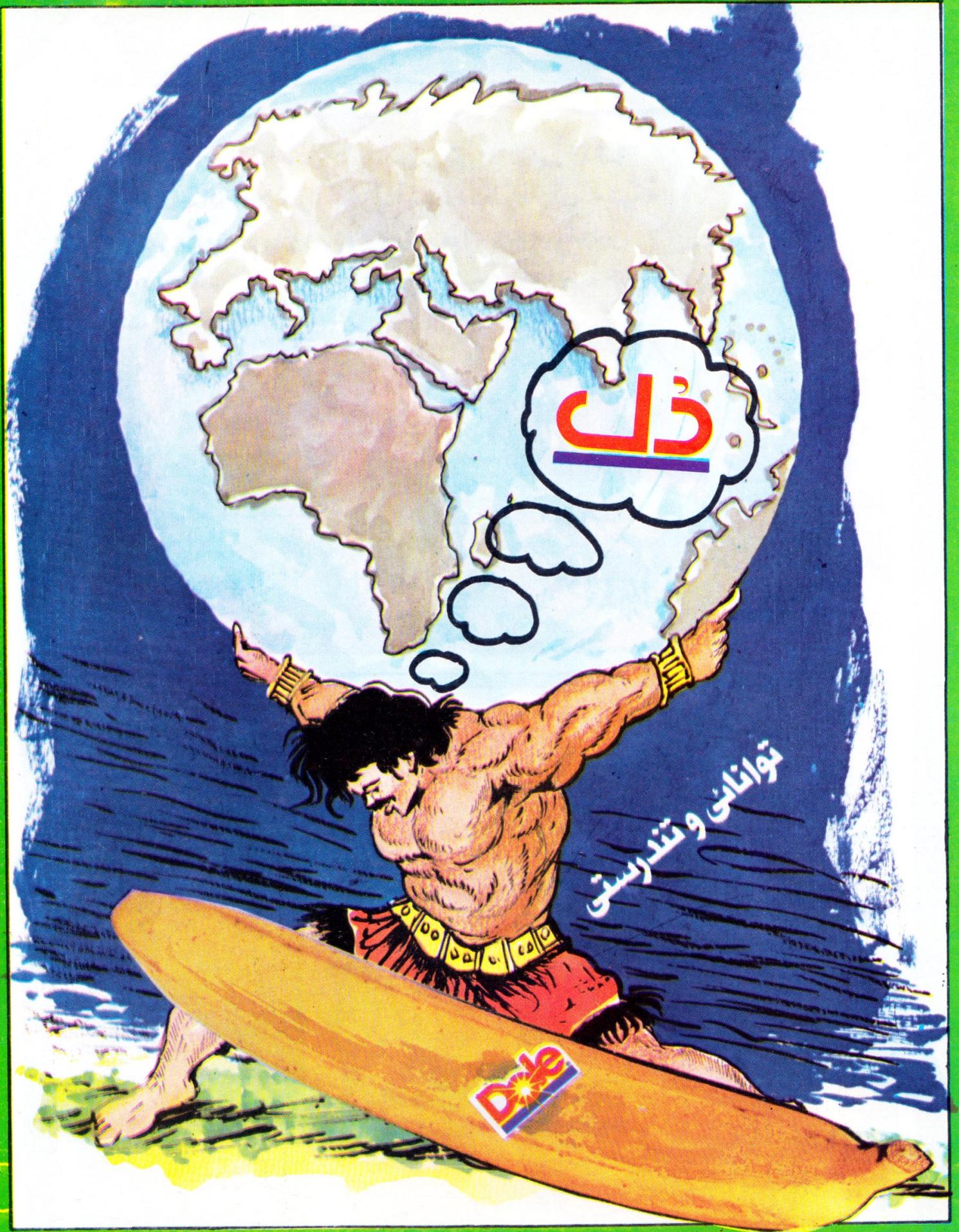
صمیمانه آرزو داریم «ماهنامه درنگ» در بین مردم طنز فهم کشورمان، جا باز کند و هر شماره، بهتر از شماره پیش منتشر شود. برای طی این مسیر، البته هیئت تحریریه «درنگ»، تمام تلاش خود را به کار خواهد برد. ما همین قدر می دانیم که در آغاز راه، یک سلسله مشکلاتی در پیش پای هر نشریه ای قرار می گیرد. فلذا! اعلام می کنیم که از هیچ کمکی در این راه، مضایقه نداریم و «درنگ» می تواند روی رفاقت «گل آقا» و اذتاب! وی، حساب کند.

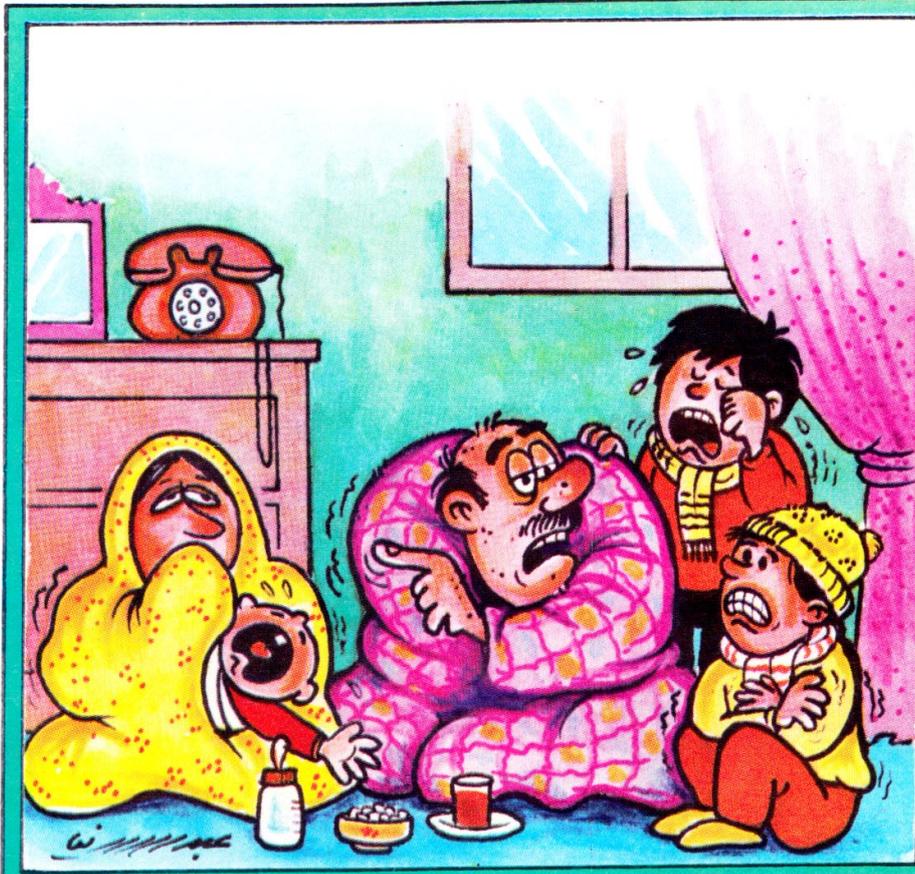
□ جلد دوم کتاب گل آقا، یعنی «برگزیده حرف حسابهای سال ۶۹ و بهار ۷۰» منتشر گردید و برای کسانی که آن را پیش خرید کرده بودند، فرستاده شد.

این کتاب، اگر تا حالا تمام نشده باشد، علی القاعده باید در کتابفروشیهای معتبر، موجود باشد. اگر به هر علت به آن دسترسی پیدا نکردید، می توانید ۱۲۰ تومن به حساب جاری ۲۱۶۰۱ - ۲۶۲ نزد بانک تجارت شعبه بلوار ناهید تهران (قابل پرداخت در کلیه شعب بانک تجارت در سراسر کشور) بپردازید و فیش بانکی و نشانی دقیق خود را برای ما بفرستید و آن را دریافت کنید.

اگر تعداد تقاضا، زیادتر از موجودی آبدارخانه بود، لابد باید صبر کنید تا چاپ دوم!

والسلام - نامه تمام مخلص شما - «شاغلام»





« دو شماره تلفن برای پاسخگویی به مشکلات مردم در زمینه سوخت اختصاص یافت.»

بچه : باباجون ...  
سردمه،  
چیکار کنم ؟

پدر :  
برو به یکی از اون شماره ها،  
تلفن کن گرم میشی !